

# آینده

شماره ۷۲ ، خرداد ماه ۱۳۷۹

- نگاهی به ویژگی های بحران سیاسی حاکم بر کشور ● ستاد مرکزی بحران سازی ، راست یا دروغ ؟
- کنفرانس برلین : همایشی با رفتارهای فرهنگی متضاد ● کنفرانسی با پیامدهای دامنه دار
- اصلاح طلب کیست و معیار اصلاح طلبی چیست ؟ ● سروش و گفتمان جدید روشنفکران دینی



# راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سردبیر: بهرام مَحیبی

همکاران این شماره:

بابک امیرخسروی، بیژن برهمندی،  
مانی پژمان، ب. شباهنگ،  
م. محسنی، و. معصوم زاده،  
س. نورسته.

با شعری از یداله امینی

طرح ها و کاریکاتورها از نشریات ایران

آدرس ما :

IDK e. V.  
Postfach 41 06 40  
12116 Berlin  
Germany

فاکس: 00331 - 46021890

آدرس اینترنت :

<http://www.rahe-azadi.de>

## در شماره ۲۲ راه آزادی می خوانید:

- \* ایران به کدام سو می رود؟ ( صفحه ۳ )
- \* ستاد مرکزی بحران سازی، راست یا دروغ؟ ( صفحه ۴ )
- \* ولی فقیه چه نقشی در بحران کنونی کشور دارد؟ ( صفحه ۸ )
- \* به سوی مجلس ششم ( صفحه ۱۱ )
- \* همایشی با رفتارهای فرهنگی متضاد ( صفحه ۱۲ )
- \* اصلاح طلب کیست و معیار اصلاح طلبی چیست؟ ( صفحه ۱۵ )
- \* از لابلای مطبوعات ایران ( صفحه ۱۶ )
- \* گران بخشی ( صفحه ۱۹ )
- \* سروش و گفتمان جدید روشنفکران دینی ( صفحه ۲۰ )

## راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هرچه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.



## ایران به کدام سو می رود؟

از خلال تمامی رویدادهای هفته های پس از برگزاری انتخابات مجلس ششم، از ترور سعید حجاریان گرفته تا تهدیدات مستقیم و غیرمستقیم فرماندهان سپاه پاسداران، از به طاق نسیان کوبیدن پرونده قتل‌های سیاسی - عقیدتی پاییز ۷۷ و آزادسازی برخی از متهمان این پرونده گرفته تا صدور احکام بازداشت برای روزنامه نگاران و اهل قلم، از خودسرهای مجمع تشخیص مصلحت نظام و دخالتش در امور قانونگذاری گرفته تا تصویب شتابزده قوانین تضییعی و ارتجاعی در واپسین روزهای مجلس پنجم، از سخنرانی های تحریک آمیز ولی فقیه علیه آزادی مطبوعات گرفته تا تعطیل اکثریت قریب به اتفاق مطبوعات آزادیخواه توسط دادکستری، از پیراهن عثمان کردن حوادثی مانند کنفرانس برلین گرفته تا راهپیمایی ها و تظاهرات کفن پوشان متعصب در دفاع از دین و خطابه های غراء از منابر نمازهای جمعه در توجیه خشونت، می توان پیام روشنی را بیرون کشید: و آن اینکه اقتدارگرایان عزم خود را برای به شکست کشاندن پروژه اصلاحات در ایران جزم کرده اند و برای بازگرداندن اوضاع کشور به پیش از دوم خرداد، حاضرند هرگونه هزینه ای را متقبل شوند، ولو به قیمت برپا کردن حمام خون در کشور.

شایان توجه است که اقتدارگرایان برای پیشبرد سیاست خود، هم از حربه های قانونی و هم حربه های غیرقانونی و فراقانونی سود می جویند. تا آنجا که مقدور باشد از راه مصوبات مجلس و احکام دادگاهها و غیره، فرآروند اصلاحات را کند می سازند و هر جا میسر نباشد، به اقدامات قانونشکنانه چون ترور و قتل و آدم ربایی و شبیخون و سرکوب متوسل می گردند.

آنجا که صحبت حفظ موقعیت و تحکیم پایه های قدرت، از راههای مشروع و نیمه مشروع سیاسی و در لباس قانونی و حتی شبه قانونی در میان است، اگر بتوان رگه هایی از عقلانیت را در رفتار سیاسی اقتدارگرایان مشاهده کرد، در گستره ای که اقدامات آنان چون قتل و ترور مخالفین، شبیخون به دانشجویان و کودتای مطبوعاتی و بازداشت روزنامه نگاران، متکی بر زور و قهر، کوتاه بینانه و زودگذر و در بیشتر موارد چون تف سربالاست، جایگاه عقل کاملاً خالیست.

در بن بست کنونی سیاست ایران، به این روزنه امید بسته شده بود که شکستهای

سنکین و پی در پی اقتدارگرایان، در رقابت‌های سیاسی سالهای اخیر مانند انتخابات ریاست جمهوری، شوراهای شهر و سرانجام مجلس ششم، و ناکامی روزافزون آنان در بازار سیاست، احتمالاً به تقویت گرایشهای عقلانی تر در میان آنان کمک خواهد کرد و جریانات خشونت طلب و غوغاسالار این جناح را بیش از پیش به حاشیه سیاست خواهد راند. رویدادهای چند هفته اخیر علیرغم برخی گوناگونی ها، حاکی از آنست که نباید و نمی توان سطح انتظارات را در این زمینه خیلی بالا برد. شواهد و قرائن نشان می دهند که چنین روندی با موانع جدی روبروست و برعکس، حتی نیروهایی از جریان اقتدارگرای حکومتی که در سالهای گذشته برای حفظ ظاهر هم که شده، تلاش کرده اند چهره ای معتدل و فراجناحی از خود نشان دهند، به طور مستقیم رو در روی اصلاحات قرار گرفته اند و کمر به نابودی آن بسته اند. هدف نیز چیزی جز حفظ پایه های اقتدار مافیای قدرت نیست و نام رمز عملیات هم پاسداری از کیان اسلام ناب محمدی است.

شاخص نگرانی آور رویدادهای اخیر، آمادگی و بی پروایی اقتدارگرایان در گریز از راهکارهای سیاسی و قانونی و رویکرد فزاینده آنان به اقدامات شبه کودتایی، پرخاشگرانه و فخرآمیز در حل اختلافات سیاسی است که شاید بتوان آنرا معلول دو عنصر اساسی دانست. نخست اینکه آنان با توجه به واقعیات امروزی جامعه ایران و مطالبات مردم، خود را با توجه به کالایی که برای عرضه در بازار سیاست ایران در اختیار دارند، بی آینده و زوال یابنده می یابند. به عبارت دیگر پویایی جامعه جوان ایران که هم از روشهای حکومتی آبراهه گریزان است و هم رفتارهای فرهنگی معاصر اقتدارگرایان را برنمی تابد، این هراس را در دل آنان تقویت می کند، که در صورت روال طبیعی تکامل جامعه ایران، پایه اجتماعی تضعیف شده آنان، هر روز بیش از گذشته تحلیل رود و ناچار به دست مشتت کامل از قدرت شوند. برای کسانی که طعم شیرین قدرت را در بیست و یکسال اخیر چشیده اند و با تکیه بر اریکه آن از امتیازات بی شمار و افسانه ای برخوردار بوده اند، حتی تصور چنین امری نیز هولناک است و طبعاً آنان را چورتان غریقی که به هر چیز دست می آویزد، به تقلا وامی دارد. دوم اینکه، اقتدارگرایان به تجربه دریافته اند که اصلاح

طلبان چه در گفتمان سیاسی و چه در راهکارهای اجتماعی، از روش حذف رقیبان پیروی نمی کنند، خواهان تساهل و مدارا هستند و به طور جدی از شیوه های رودررویی خشونت آمیز پرهیز دارند. به نظر می رسد که این استدلال یکی از اندیشه پردازان جنبش دوم خرداد که در صورت کودتای خونین اقتدارگرایان، اصلاح طلبان به مقابله به مثل دست نخواهند زد و ترجیح می دهند اوضاع به پیش از دوم خرداد بازگردد تا جنگ داخلی راه بیفتد، در حال حاضر، قطب نمای حرکت تام گرایان باشد. اینان بدون دوراندیشی سیاسی و بی توجه به منافع ملی، چنین رویکردی را نقطه ضعف رقیب و خشونت طلبی و گرایش به قهرخود را به مثابه نقطه قوتی ارزیابی می کنند و هر آینه حاضرند ماشین خشونت را به کار اندازند. سیاست، میدانی است که آنان در آن حرفی برای گفتن ندارند، اما در میدان جنگ، حرف اول و آخر با آنان است.

باید اضافه کرد که چنین نگرشی در بهترین حالت بسیار ساده لوحانه است و عامل تعیین کننده در تحولات اجتماعی، یعنی توده مردم را به کلی نادیده می گیرد. جنبش اصلاح طلبی ایران، ریشه در نیازهای حیاتی جامعه دارد و آنرا نمی توان به اراده این یا آن سیاستمدار و یا خواست رهبر سیاسی اصلاح طلب محدود و خلاصه کرد. کسانی که این واقعیت را نادیده می انگارند و چاره کار را در زدن و گرفتن می جویند، خواه ناخواه خود را در مقابل گسترده ترین ا فشار مردمی قرار می دهند. راه تحولات کم درد و آرام اجتماعی از طریق اصلاحات به جلو گشوده می شود و بدیل آن انقلابهای اجتماعی است که آتش در خرمن کل جامعه می زند و تر و خشک را با هم می سوزاند. کسانی که امروز چون سدی در مقابل اصلاحات سیاسی و اجتماعی ایستاده اند، بیشک نخستین قربانیان یک انفجار انقلابی خواهند بود. آیا در میان آنان هنوز آن درایت سیاسی باقی مانده است که به پیامدهای چنین واقعه ای بیندیشند؟ جای تردید است!

به راستی یا چنین چشم اندازی، ایران به کدام سو می رود؟ به سوی یک کودتای خونین، یا برد و دانسته کوتاه و نتایج نامعلوم؟ به سوی یک انفجار انقلابی و هرج و مرج ناشی از آن؟ یا با گام های تدریجی به سوی استقرار یک جامعه مدنی متکی بر اراده مردم و حکومت قانون؟

## ستاد مرکزی بحران سازی، راست یا دروغ؟

چندی است موضوع وجود یک «ستاد مرکزی بحران سازی» در جمهوری اسلامی، بر سر زبانهاست. ستادی که هدف آن سازماندهی عملیات فرسایشی و جنگ روانی علیه دولت محمد خاتمی و مقابله با جنبش اصلاح طلبی و آزادیخواهی دوم خرداد و سرکوب آن است. ظاهر امر و بهانه، دفاع از اسلام ناب محمدی و انقلاب اسلامی و پاسداری از مقدسات دینی و رعایت کامل شعائر و شئون مذهبی است. ولی باطن و انگیزه آن حفظ و استمرار قدرت در دست یک باند مافیائی است که حکومت محمد خاتمی و جنبش بالنده اصلاح طلبی و دموکراسی، موجودیت و منافع سرشار آن ها را باخطر جدی مواجه ساخته است. هنوز محمد خاتمی در گرماگرم کارزار انتخابات بود که سعید امامی و صدا و سیما، در تبنائی باهم فیلم «کارناوال شادی عصر عاشورا» را تهیه کردند. هدف فیلم القای این اندیشه شیطانی بود که در صورت پیروزی خاتمی نه تنها امنیت ملی به خطر خواهد افتاد، بلکه شعائر و مقدسات اسلامی نیز مورد تهاجم قرار خواهد گرفت. عملیاتی از نوع دیگر اما با همین انگیزه، به صورت بحران آفرینی های پی در پی سیاسی طی این سه سال بروز کرد. تا این اواخر، نشانه های ملموس و قابل اتکائی در دست نبود که بتوان با اطمینان از وجود مرکزیتی سخن گفت که کار طراحی و سازماندهی کارزارهای مختلف تبلیغاتی و جنگ روانی و عملیات فرسایشی علیه دولت محمد خاتمی و اصلاح طلبان و آزادی خواهان را بر عهده داشته است. با اینحال، واقعیت ها خبر از نوعی مرکزیت و رهبری می دهد که ولو به طور پراکنده، اما هماهنگ عمل می کرده است.

هدف این نوشته بررسی همین موضوع است. بدو توجه به یکی دو نکته ضرورت دارد:

اولاً، تا روی کار آمدن محمد خاتمی، نیازی به یک «ستاد مرکزی بحران سازی» نبود. زیرا همه چیز بر وفق مراد باند مافیائی قدرت می گذشت. حاکمیت نیز تقریباً یکدست و هم زبان بود. لذا ضرورت چنین ستادی، از پیامدهای دوگانگی در حاکمیت برآمده از دوم خرداد و ناشی از تضادهای و تناقض ها و چالش های حاصل از آن است.

ثانیاً - تا ماجرای قتل های زنجیره ای و کشف و انهدام باند سعید امامی و خارج

شدن دستگاه امنیتی کشور از تیول جناح راست، مرکزیت توطئه ها و بحران سازی ها در وزارت اطلاعات بود. مغز متفکر و سازمان ده آن نیز همین «مرحوم حاج سعید» و دارو و دسته او بود که به قول اکبر گنجی از حمایت «شاه کلید» و «عالیجناب های خاکستری» برخوردار بود. برنامه هویت، فیلم کارناوال شادی عاشورا، ماجرای فرج سرکوهی، قتل سعید سیرجانی و قتل های متعدد در داخل و بیرون مرز، ماجرای به دره انداختن اتوبوس حامل ۲۱ نفر از نویسندگان در راه سفر به ارمنستان، حمل موشک در کشتی حامل خیارشور به بلژیک، حمله به اتوبوس هیات آمریکائی، از جمله عملیات شناخته شده این باند جنایتکار است. بنابراین اندیشه ایجاد یک «ستاد مرکزی» باید برای پرکردن خلاء ناشی از برجسته شدن «مرکزیت» سعید امامی از پایگاه وزارت اطلاعات باشد.



مروری بر رویدادهای پس از کشف و خنثی شدن این شبکه، حاکی از آنست که در عملیات و برنامه هایی که جناح راست علیه جنبش اصلاح طلبی و دولت محمد خاتمی به راه انداخته است، همواره درجه ای از هماهنگی وجود داشته است که بدون نوعی از رهبری و مرکزیت ناممکن می نماید. تامل بر موارد زیر روشنگر است:

**کارشکنی در قبال سیاست تشنج زدائی**  
- ربودن چند تبعه ایتالیائی در ارگ بم (۷۸، ۲، ۲۶)

- پرده برداری انصار حزب ا لله از تصویر خالد اسلابلوی عامل ترور انور سادات در آستانه مذاکرات دو کشور مصر و ایران برای بهبود مناسبات (۷۸، ۳، ۲۹)  
- حمله به جهانگردان در اصفهان و چند شهر دیگر (۷۸، ۵، ۲۲)  
- ربوده شدن سه خبرنگار پرتغالی در مرز ایران و پاکستان (۷۸، ۷، ۵)

- در همین ایام ۱۳ یهودی ایرانی به اتهام جاسوسی برای دولت اسرائیل دستگیر می شوند. احمد جنتی از عناصر افراطی و تاریک اندیش جناح راست، همان روز در نماز جمعه اعلام می کند: «معامله بر سر جاسوسان امکان پذیر نیست. حکم جاسوس اعدام است!» شیخ محمدیزدی که از تبار جنتی است. در نماز جمعه بعدی یهودی های دستگیر شده را هنوز محاکمه نشده به اعدام تهدید می کند. باتوجه به نفوذ و امکانات گسترده دولت اسرائیل در رسانه ها و مطبوعات و محافل سیاسی جهانی، پیامد این تحریک که هنوز ادامه دارد، بی نیاز از تفسیر است.

آیا تمامی این اقدامات در یک فاصله زمانی کوتاه که آشکارا برای مقابله با سیاست تنش زدائی دولت محمد خاتمی و ترساندن سرمایه داران خارجی برای سرمایه گذاری و معامله با ایران صورت گرفته اند، رویدادهای تصادفی و بی ارتباط باهم بوده اند؟ آیا مرکزیتی برای هدایت آن ها وجود نداشته است؟

### ماجرای کوی دانشگاه

- احضار و بازداشت فریدون وردی نژاد مدیر مسئول روزنامه ایران و مدیرعامل خبرگزاری ایرنا و محمدرضا زهدی مدیر مسئول روزنامه آریا و لطیف صفری مدیر مسئول روزنامه نشاط از سوی قاضی مرتضوی (۷۸، ۳، ۹) در آستانه طرح قانون تحدید مطبوعات در مجلس (۷۸، ۳، ۱۳)

- محاکمه بلافاصله موسوی خوئینی ها به بهانه افشای نقش سعید امامی در تدوین طرح تحدید مطبوعات و محکومیت او و توقیف روزنامه سلام (۷۸، ۴، ۱۷)

- هجوم گسترده نیروهای انتظامی تحت فرمان سردار نظری و شبه نظامیان و ←

گروه های فشار به کوی دانشگاه (۱۸، ۴، ۷۸) به بهانه تجمع آرام دویست دانشجوی ساکن کوی دانشگاه در اعتراض به توقیف روزنامه سلام و لایحه بحران در کشور و کشتادن آن ها به تظاهرات و درگیری های خیابانی صورت گرفت. نقش عوامل نفوذی و اخلال کر «حزب اللهی» ها و شبه نظامی ها در تشدید آشوب گری ها و آتش سوزی ها و نا آرامی ها بر کسی پوشیده نیست. به خاطر داریم که همین خشونت های خیابانی که عوامل رژیم در آفرینش و تشدید آن نقش داشته اند، بهانه ای برای سرکوب شدید دانشجویان و ایجاد جو خفقان و بهره برداری های سیاسی علیه دولت خاتمی شد. هفته نامه «شما»، ارکان هیات مؤتلفه همان زمان نوشت: «مسلم شده است! که مجموعه دولت کاملاً ناتوان است. شعار تبدیل معاند به مخالف قانونی و مخالف به متحد، کاملاً به انتها رسیده است. به راستی اگر این ها کفایت دارند چرا به این ماجرا جوئی ها و شیطنت ها در کشور پایان نمی دهند» (۲۶، ۴، ۷۸). شگفت انگیز است: عاملان جناح راست با یورش به دانشگاه دست به ماجراجویی و شیطنت می زنند. آنگاه دولت را به بی کفایتی متهم می سازند! بهره برداری های سیاسی از این بحران سازی ادامه داشت. مرتضی نبوی از سردمداران همین جناح و از سران جمعیت هیات های مؤتلفه با پروتسی طراحی وقایع کوی دانشگاه را به اصلاح طلبان نسبت داد و مدعی شد: «اصلاح طلبان طرح افشاش شماره ۲ را تدارک می بینند!» (۱۴، ۵، ۷۸).  
 - روزنامه کیهان (۳۰، ۴، ۷۸) نامه «خیلی محرمانه» فرماندهان سپاه به محمد خاتمی را چاپ کرد که صراحتاً اعلام شده بود: «کاسه صبر آنها لبریز شده است!»  
 - مصباح یزدی، نظریه پرداز خشونت اعلام کرد (۱، ۵، ۷۸) که «هر کسی در مقابل حکومت حق، مخالفت کند باید سرکوب شود. اول نصیحت و ارشاد و اگر نپذیرفت، شمشیر!»  
 - نشریه یالثارات الحسین، ارکان حزب ۱. الله خواستار مسلح شدن گروه های حزب ۱. الله شد (۲، ۵، ۷۸).  
 - سردار نقدی، شمشیرکش جناح راست افراطی اعلام کرد: «اگر مومن سنگر کفار شد، حکم این است که او را بکشیم تا به سنگر کفار دست پیدا کنیم» (۴، ۵، ۷۸).  
 آیا توطئه یورش به کوی دانشگاه و حوادث بعدی و کارزار حمله به دولت محمد خاتمی بدون هماهنگی و رهبری از مرکز واحدی صورت گرفته بود؟

### ماجرای نشریه موج

دستاویز قراردادن نمایشنامه ای که در ۱۵۰ نسخه در نشریه کوچک و گمنام

دانشجویی «موج» درج شده و یک ماه پیش منتشر شده بود و راه انداختن آشوب بزرگ و بحران آفرینی و برپائی جنگ روانی علیه دولت محمد خاتمی، به ویژه وزیر فرهنگ و ارشاد، از نمونه های بارز بحران سازی هماهنگ و سازمان یافته است. تکثیر این نشریه در هزاران نسخه و پخش آن در سراسر کشور (۳۰، ۶، ۷۸) و برپائی جنجال بزرگ در صداوسیما و بطورهمزمان از تریبون های نماز جمعه، صدور بیانیه شدید اللحن از سوی جامعه روحانیت مبارز علیه محمد خاتمی و تهدید او به ترک کشور در لباس مبدل به کونه بنی صدر، محرکه گیری احمد جنتی در نمازجمعه و حق حق گریه به خاطر آزرده گی قلب امام زمان، موج آفرینی در شهرهای مذهبی و حوزه های علمی و تحصن طلاب در قم با خرواست استغفای عطاء ۱. الله مهاجرانی، داغ تر کردن تنور تبلیغات از سوی سردار نقدی با اعلام این که «افرادی که اهانت کرده اند و اگر ۲۰ سال در زندان نگه شان دارند و زنده باشم، بعد از ۲۰ سال هم دستم برسد حکم خدا را اجرا خواهم کرد» (۷، ۷، ۷۸)، مجموعاً جو بسیار سنگینی در کشور به وجود آورده بود. اگر دخالت به موقع علی خامنه ای نبود واقعا معلوم نبود این ماجرا به کجا می انجامید.

### ماجرای کاریکاتور در روزنامه آزاد

ماجرا به دنبال کاریکاتوری آغاز شد که با عنوان «استاد تمساح»، در عکس العمل به اظهارات توهین آمیز و تهمت زنی مصباح یزدی چاپ شده بود. مصباح یزدی مدعی شده بود که رئیس سابق «سیا» با چمدانی پر از دلار برای برخی روزنامه ها و مراکز فرهنگی وارد ایران شده و «دلارها را به خیر پدرش به آنان داده است» (۶، ۱۱، ۷۸). به دنبال این کاریکاتور باز موج جدیدی با راه پیمائی جمعی از طلاب و شاگردان مصباح یزدی و روحانیون حوزه علمیه قم به راه افتاد (۱۴، ۷، ۷۸). طلاب قم برای شدت بخشیدن به کارزار اعتراضی در مسجد اعظم قم تحصن کردند. اعتراض به یک کاریکاتور که طراح آن به زندان افتاده بود، بلافاصله بعد سیاسی یافت و خصلت ضد دولت خاتمی بودن آن پدیدار گشت. طلاب خواستار عزل مهاجرانی وزیر کلیدی دولت محمد خاتمی شدند. مطبوعات جناح راست یک صدا و سیاست مداران رنگارنگ این جناح و روحانیون «خودی» و حوزه های علمی نیز به روال همیشگی به این کنسرت پیوستند. صداوسیما جمهوری اسلامی لحظه به لحظه صحنه هائی از تظاهرات مسجد اعظم قم را به نمایش می گذاشت. شیخ محمد یزدی در جمع متحصنین طلاب قم حاضر شد و به مطبوعات و وزیر فرهنگ هشدار داد و لاف زنان گفت

«امروز سراسر کشور در قبضه روحانیت است! بحران داشت دوباره بعد خطرناکی به خود می گرفت که دو پیشامد نقشه های جناح راست را نقش بر آب کرد. پیشامد اول چاپ تصویر آیت الله مکارم شیرازی در زمینه یک آگهی تبلیغاتی در روزنامه دست راستی قدس بود. خبر دیگر اما پراهمیت، چاپ کاریکاتوری بسیار زننده و موهن علیه آیت الله منتظری در هفته نامه وابسته به موسسه آی بود که خود مصباح یزدی در راس آن بود! ولی هیچ طلبه و روحانی، کوچک ترین اعتراضی به توهین آشکار و مستقیم که علیه دو مرجع مسلم صورت گرفته بود، نکرد. این دوگانگی و دورویی، غرض ورزی و سوء نیت سازمان دهندگان خیمه شب بازی را برملا کرد. این غائله نیز با دخالت علی خامنه ای و قراتب پیام شفاهی از جانب او به تحصن فرمایش طلاب و علما پایان داده شد (۱۶، ۱۱، ۷۸).

بدیهی است وقتی که مطلبی در یک نشریه گمنام دانشجویی بحران ساز می شود. یا به بهانه میتنگ آرام و ۲۰۰ نفری دانشجویان در کوی دانشگاه آن ماجرای بزرگ و خونین را می آفرینند و یا از یک کاریکاتور در روزنامه ای، بحرانی در سراسر کشور راه می افتد، چگونه می توان آنها را خودانگیخته نامید؟ به ویژه آنکه همواره نهادها و جریانات معینی از جناح راست افراطی، تعزیه گردان های این ماجراها هستند و هدف های معینی را دنبال می کنند. با این حال، عملکردها و روند حوادث در فاصله زمانی پس از کشف و خنثی شدن باند سعید امامی، تا آخرین بحرانی که به بهانه کنفرانس برلین به راه انداختند، با نوعی عدم تمرکز همراه بوده است. چنین به نظر می رسد که نهادها و مولفه های موثر و مهمی نظیر صداوسیما و مطبوعات جناحی، تریبون های نمازجمعه، گروه های فشار حزب اللهی و بخشی از فرماندهی سپاه و نیروهای انتظامی و ... در نقش گردان های مختلف جبهه ارتجاع که در جنگ دائمی با نیروهای اصلاح طلب و آزادی خواه کشورند و از هیچ موقعیتی هم غفلت نمی کنند، هرچا نقطه ضعف و محلی می یافته اند، از آن ها برای یورش به دولت محمد خاتمی و تضعیف و عاجز کردن آن و چیدن پروبال جنبش اصلاح طلبی و آزادی خواهی، نظیر مطبوعات، جنبش دانشجویی و شخصیت های کلیدی دگراندیش بهره برداری کرده اند منتهی هربار ابتکار عمل دردمست یکی از این گردانهای ارتجاع بوده، ولی به سرعت همه گیر شده و ماشین ارتجاع به راه می افتاده است. ماجرای نمایشنامه «کنکور وقت ظهور»، به ابتکار روزنامه معلوم الحال کیهان آغاز شد. ماجرای کاریکاتور روزنامه آزاد را گردانندگان ←



← مدرسه حقانی و مرکزیت مصباح یزدی راه انداخت. جریان کوی دانشگاه را فرماندهان افراطی نیروهای انتظامی آغاز کرد و دیگران به او پیوستند و الی آخر.

### آیا ستاد بحران سازی در حال تکوین است؟

به نظر می رسد پس از ۲۹ بهمن و انتخابات مجلس ششم و شکست سخت جناح راست تمامت خواه، انزوا و بی اعتباری کامل این جناح در افکار عمومی و خارج شدن پایگاه بسیار مهمی را از کنترل باند مافیائی قدرت، سردمداران این جناح به شدت دستپاچه شده اند و این رویدادها آن ها را به تعرض گستاخانه تر برانگیخته است و تدارک نوعی کودتا در دستور کار است. استنباط می شود که هاشمی رفسنجانی نیز فعالانه وارد معرکه شده است. عالیجناب که در جریان کارزار انتخابات هدف انتقادات گسترده و گاه بسیار گزنده ای قرار گرفت و به طرز تحقیرآمیزی شکست خورد، از پیشامدی که خلاف انتظارات او بود دل آزرده شده و همچون پلنگ زخمی در فکر انتقام جوئی است. و اینک بی پرده با جنبش اصلاح طلبی و آزادی خواهی به ویژه مطبوعات درافتاده است.

شایان توجه شبنامه ای تحت عنوان «گزارش جلسه سری ستاد برنامه ریزی تشکیل ستاد بحران» است که اخیرا در تهران پخش شده است و روزنامه لبنانی شرق الاوسط و روزنامه گاردین انگلیس آن را منعکس کردند. چند روز پیش نیز علیرضا نوری زاده در مصاحبه با بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه، زوایای مختلف آن را بازکرد. به نظر می رسد اینبار موضوع جدی و با نام و نشان است. در مطبوعات ایران و اظهارات شخصیت های معتبر جنبش دوم خرداد نیز به تشکیل این ستاد اشاره می شود.

مندرجات شبنامه، پیاده شده نواری از مذاکرات پنهانی است که در دفتر علی لاریجانی رئیس صداوسیما صورت گرفته و وزارت اطلاعات از راه شنود، آن را ضبط کرده است. از فحوای کلام چنین برمی آید که نشست سری در بجنوبه کنفرانس برلین برگزار شده، ولی مستقل از آن بوده است. در این جلسه علاوه بر علی لاریجانی، محمد باقر ذوالقدر (قائم مقام فرمانده کل سپاه)، محمدرضا نقدی (رئیس سازمان حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی و حسین زیبایی نژاد (نجات) حضور داشته اند.

اولین نکته ای که جلب توجه می کند، این است که تا آن لحظه، مرکزیت یا ستاد عملیاتی وجود ندارد. زیرا موضوع نشست از جمله بررسی و برپائی آنست. ذوالقدر پس از روضه خوانی که «انقلاب، اسلام و خون شهدا

در خطر است» و «رهبر در مظلومیت است و قلبا با آن ها مخالفند»، می گوید آیا در برابر آنها باید «دست روی دست بگذاریم، یا اینکه ستادی قوی و اجرایی تشکیل دهیم». سپس استراتژی این ستاد را چنین بیان می کند: «در مرحله اول ضعیف کردن طرف مقابل. در مرحله دوم آن ها را از پیشروی باز داریم و در مرحله سوم از صحنه خارج شان کنیم!» علی افشار از نداشتن استراتژی و هماهنگی قوی میان خودی ها- سخن می گوید و پیشنهادات مفصلی میدهد که نکات زیر در آن برجستگی دارد:

الف - باید کسست اطلاعاتی و ارتباطی قوی بین آن ها و مردم ایجاد کرد که دیگر نتوانند موضع خود را القا کنند و از طرفی صداوسیما و مطبوعات خودی باید به طور گسترده و قوی وارد میدان شوند. ب - «با ایجاد ترس و ارعاب بسیاری از روشنفکران را خانه نشین کنیم. ج - «باید آقا را [منظور خامنه ای است] نسبت به آنها بسیار بدبین و نظرات آن ها را برای آقا گوشزد کنیم. د - «ایجاد اختلاف بین گروه های جبهه دوم خرداد به صورت بسیار ظریف و گسترده انجام شود». ه - «اختلاف بین آقا و آقای خاتمی را شدیدا تشدید کنیم». و - «عده ای از وزرا را با جوسازی وادار به استعفا کرده و موضع آقای خاتمی را ضعیف کنیم. ز - «مجلس ششم را به هر طریق ممکن به تعویق بیندازیم». ح - «برنامه ریزی برای دستگیری عده ای از بلند پایگان دوم خرداد که بگوتیم آن ها وابسته به خارج یا جاسوس هستند».

محمدرضا نقدی از جمله پیشنهادات زیر را ارائه می دهد: ۱- «بیانیه از سوی سپاه و ارتش و نیروهای انتظامی جهت ایجاد ترس در مردم». ۲- «بستن روزنامه ها که ۱۸ روزنامه زنجیره ای عمده و مرتبط باهم هستند. این امر کسست اطلاعاتی ایجاد می کند». نقدی می گوید «آقای لاریجانی گفته اند که گزارش کنفرانس برلین را از طریق اینترنت و نمایندگی خود در آلمان دارند. پخش آن ها در صورت کسب اجازه ضریه سختی به آن ها خواهد زد». ۳- «پس از پخش برنامه کنفرانس [برلین] نیروهای سپاه و بسیج با لباس شخصی شعارهایی در سطح شهر بنویسند و جو را تشدید کنند». ۴- «زندانی کردن روشنفکران به خصوص آن هایی که به کنفرانس رفته اند مهم است». ذوالقدر در تکمیل پیشنهادات خود می گوید: «تعطیل بازار و حوزه های علمیه در عکس العمل به کنفرانس بسیار خوبست. پخش مواضع مراجع نیز بسیار ضروری است. در ضمن فیلم را برای آقا پخش و مجوز دریافت شود». حسین زیبایی نژاد می پرسد: «در خصوص رای عدم کفایت آقای خاتمی و شکل گرفتن نیمچه کودتا چه نظری دارید؟» افشار

می گوید: «اگر جو خیلی خوب پیش برود می توان بعد از دوم خرداد برای عدم کفایت امیدوار بود. اگر طرح ها موفق نگردید باید بیشتر مطالعه کرد». علی لاریجانی می گوید: «در مورد کودتا با توجه به این که بدنه سپاه و ارتش با آن هاست و از طرفی آقا مخالف هستند چه باید کرد؟» ذوالقدر پاسخ می دهد: «قابل بررسی است. اینکه بدنه سپاه با آن هاست، با معیارهای قبلی است. ولی آقایان، جو کودتا برای خیلی از جوان ها لذت بخش و شورانگیز است و یقینا بسیاری را از سرشور می توان از بسیج و سپاه جذب کرد و البته بحث به همین سادگی نیست». سوال می شود بهانه کودتا چه باشد؟ یکی از حضار پاسخ می دهد: «وابستگی تعدادی از آن ها به خارج یا جاسوس بودن آن ها، زمینه کودتا را فراهم می کند!» در خاتمه افشار جمع بندی می کند: «کار را تقسیم کنیم. هریک از افراد براساس وظایف محوله اقدام کنند. نتایج را هر دو روز یک بار ارزیابی کنیم!»

بازتاب گسترده در مطبوعات و اشاره های مستقیم و هشدار دهنده شخصیت ها و محافل معتبر کشور به این ماجرا نشان از واقعی بودن کردهائی سری شکفت انگیز این جماعت توطئه گر دارد که هرکدام در مسندهای بالای نظام قرار دارند. آیا موضوع به همین جمع ختم می شود؟ آیا آقایان از حمایت های ضمنی یا فعال تری در سطح بالاتر برخوردار نیستند؟

«صبح امروز» احتمالا اولین نشریه ای بود که به تاریخ ۵، ۲، ۲۹ خبر از وجود یک «ستاد بحران» داد و مدعی شد که با «سلسله اقدامات ایذائی و آشوب های ماه های اخیر ارتباط مستقیم دارد». به نوشته این روزنامه «آخرین اقدام این ستاد تبدیل اخبار کنفرانس برلین به یک اهرم ایجاد بحران در سطح کشور است». به واقع، چنانکه روند رویدادها نشان می دهد، بسیاری از پیشنهادهای مطرح شده در این «ستاد» عملی شدند. مونتاژ فیلم و پخش صحنه های تحریک آمیز برهنه شدن یک زن و مرد در روزهای عزاداری حسینی، تحریف سخنان و اظهارات مدعوبین کنفرانس و معرفی کنفرانس برلین همچون توطئه آمریکائی، بیانیه سپاه پاسداران، تعطیل ۱۶ روزنامه و مجله آزادپخواه و اصلاح طلب، احضار همه شرکت کنندگان کنفرانس به دادگاه انقلاب اسلامی، دستگیری اکبر کنجی، علی افشاری، مهرانگیزکار و شبنم لاهیجی ... وارد کردن «آقا» به کارزار و حمله علی خامنه ای به مطبوعات اصلاح طلب که زمینه ساز تعطیل روزنامه ها شد، جوسازی برای ابطال انتخابات تهران و کل انتخابات، از موارد آنست. جبهه دوم خرداد در بیانیه ۶، ۲، ۲۹ از جمله تاکید نمود که «بستن ۱۳ نشریه را باید در سلسله اقدام های ←

زنجیره‌ای دید که از سوی ستاد بحران سازی طراحی شده است». حجت الاسلام محمد ابطحی، رئیس دفتر محمد خاتمی پس از پخش فیلم مونتاژ شده کنفرانس برلین از صداوسیما و جنجال آفرینی برپایه آن صریحا گفت: «در این ماجرا هدف مشخص رئیس جمهور بود و صداوسیما مدیریت بحران سازی علیه دولت و رئیس جمهور و اصلاحات را برعهده گرفته است». حجت الاسلام لاری وزیر کشور در جمع استانداران توصیه کرد «ضمن هوشیاری در مقابل حوادث بحران زا به کانون های بحران ساز توجه جدی معطوف دارند». روزنامه «هم میهن» به مدیریت کریاسچی در پاسخ به عکس العمل تند صداوسیما اظهارات وزیر کشور از علی لاریجانی پرسید: «علت عدم تکذیب خبر تشکیل ستاد بحران در صداوسیما در روز سه شنبه در روزنامه ابرار و قبل از پخش فیلم کنفرانس برلین چیست؟ صداوسیما در یک ماه گذشته به همه موارد و مسائل که به آن سازمان مربوط می شود پاسخ می گوید، چرا در این مورد خاص سکوت اختیار کرد؟»

بدیهی است که این افشاکاری ها و علنی شدن این طرح و مذاکرات سری توطئه سازان چه در روزنامه ها و چه از زبان مسئولان طراز اول دولت در ناکام ماندن نسبی طرح کودتا از جمله در رابطه با افتتاح مجلس ششم مؤثر افتاد. ولی خطاست اگر به این ماجرا کم بها دهیم و از عواقب آن غافل بمانیم. جناح راست افراطی به این میادگی ها به اراده مردم تن نخواهد داد. احتمالا هر قدر خطر از دست دادن قدرت را بیشتر احساس کند، عکس العمل هایش نیز گستاخانه تر و ماجراجویانه تر خواهد بود. نباید از نظر دور داشت که حاضرند به خاطر یک دستمال قیصریه را آتش بزنند.

### هاشمی رفسنجانی چه می خواهد؟

در این واپسین صحنه از بحران سازی به دستاویز کنفرانس برلین و در چشم انداز آشوب ها و بحران سازی های احتمالی فردا، اظهارات و موضع هاشمی رفسنجانی از تریبون نماز جمعه (۸ اردیبهشت ۷۹) درخور تامل است.

گوهر سخنرانی او در یک جمله اعلام نامزدی خود برای رهبری کودتای احتمالی و سرکردگی بریگاد سرکوب جنبش اصلاح طلبی است. رویای او برگشت به کورستان سال های پس از خرداد ۱۳۶۰ و نشستن بر کرسی ریاست جمهوری در چنین روزگاری است. رفسنجانی در این سخنرانی بغض و کینه خود را از جنبش اصلاح طلبی و روزنامه نگاران آزادی خواه و افشاکر و تلخکامی و خشم خود را از شکست در انتخابات مجلس به نمایش گذاشت. سن هاشمی رفسنجانی را از

اصلاح طلبان نوع دنیشتاپوینگ می پنداشتم. اما او با اظهارات خود به یاد همگان آورد و هشدار داد که فرمان سرکوب آزادی خواهان و دانشجویان در میدان تینان من پکن هم با موافقت و حمایت دنیشتاپوینگ صورت گرفت. قصد او در نماز جمعه زمینه سازی برای همان «نیچه کودتای» دلخواه «ستاد مرکزی بحران سازی» و راضی کردن «آقا» برای اقدامات شدیدتر بود.

هاشمی رفسنجانی کنفرانس برلین را که از سوی بنیاد هانریش بل، در کمال حسن نیت به قصد ارائه چهره جدید، متعادلانه، اصلاح طلبانه و مسالمت آمیز و چند صدائی جمهوری اسلامی بود، که باروی کارآمدن دولت محمد خاتمی و جنبش دوم خرداد در حال شکوفائی است، در نهایت بی اخلاقی به صورت یک توطئه بین المللی به سرکردگی آمریکا درمی آورد و چنین می گوید: «در کنفرانس برلین می خواستند همه شئون انقلاب را محاکمه کنند. دشمنان طراحی های زیادی کرده بودند، مدتی کار کرده بودند، حرف هائی باید زده می شد، افرادی به نمایندگی از جناح ها و اقشار مختلف، اعم از نویسنده، شاعر، حزب چی، روزنامه چی، حقوق دان و لیبرال ها را دعوت کرده بودند. نمی خواهند بگذارند حقیقت روشن شود و مساله پخش نیم ساعت فیلم را مطرح می کنند. صحنه ای درست کرده بودند که باز و کبوتر درست کنند و در این میان بازها بخواهند اصل انقلاب برچیده شود!» این چنین بی پروا سخن گفتن، آن هم در مقام رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام و از تریبون نماز جمعه واقعا شگفت انگیز است. رفسنجانی خوب می داند که همه سخنرانی ها و برنامه کنفرانس و ملاقات ها طبق برنامه اعلام شده صورت گرفته است و متن اظهارات و حتی پرسش و پاسخ ها تمام و کمال ضبط شده اند. لذا چیزی پشت پرده وجود ندارد و کاری صورت نگرفته است. مدعوین تعدادی روشنفکر و اهل قلم از افق های فکری مختلف بودند و از کس و مقامی در حاکمیت نمایندگی نداشتند. مهمانداران آلمانی نیز کاملا به امور ایران واقف بودند. لذا جا و مقامی برای مذاکره و «توطئه» برای برچیدن اصل انقلاب نبود! وانگهی این چه انقلابی است که با یک همایش فرهنگی دو روزه در سالن بسته ای در برلین برچیده شود؟ طنز تلخ این است که گروه های چپ افراطی اخلال گر، مدعوین را با دشنام و ناسزا «مزدوران رژیم» خطاب کرده با فریاد مرگ بر و نابود باد مانع سخنرانی آن ها می شدند. آن وقت هاشمی رفسنجانی از توطئه آمریکائی صحبت می کند که می بایست با تبانی همین روشنفکران شریف و بی آلاش صورت می گرفت!

هاشمی رفسنجانی ادعا می کند اگر امداد غیبی به گونه حادثه طبس به یاری جمهوری اسلامی نرسیده بود، نقشه های توطئه آمیز آمریکا نقش برآب نمی شد! اما «امداد غیبی» که به داد جناح راست رسید و دستاویزی شد که با استفاده از آن ۶ انشریه آزادی خواه را توقیف کردند و عده ای از روشنفکران پراوازه آزادی خواه را به زندان افکندند نه از غیب آمد و نه معجزه الهی بود. بلکه با نام و نشان بود. «امدادگران»، حزب کمونیست کارگری و پروانه توحیدی، نیچه هنرپیشه مقیم کلن بودند. این ها بودند که به امدادتان رسیدند. به همین جهت معلم اخلاق از تریبون نماز جمعه آن هم در روزهای عزاداری حسینی می گوید شما غصه یک خاتم برهنه را که آن جا رقصید، نخورید. «کسی غصه این چیزها را نمی خورد. لاقط شماها نمی خورید. حال اگر دیگران غصه می خورند، آن ها روی این یکی (رقص) حرفی ندارند. این ها حاضرند لخت ترش هم دیده شود که حقایق روشن شود!! شعائر اسلامی و غیرت دینی و این حرف ها یعنی کشک! در جامعه ای که به خاطر دیده شدن تارموی زن او را آزار می دهند و شلاق می زنند، نمایش زن لخت از صفحه تلویزیون و لخت ترش، اگر به درد تسویه حساب سیاسی و کتف کردن رقیب و بهره برداری سیاسی بشود چه باک!

رفسنجانی در تفسیر سخنان هفته قبل علی خامنه ای می گوید: «محور اصلی سخنان اخیر آیت الله خامنه ای، حفاظت از انقلاب اسلامی است. و محتوای اسلامی انقلاب آن چیزی است که این روزها در معرض تهاجم است. اگر انقلابی باشد که آسیبی به منافع استکبار نزند، آن ها تأیید هم می کنند و حتی اسسش را هم اصلاح می گذارند!» سپس می گوید: «من می دانم که جامعه به کجا دارد حرکت می کند، دشمنان چه می خواهند و ما چه باید بخواهیم» خواست رفسنجانی و نیت و رویای او وقتی برملا می شود که وضع کنونی کشور را با اوضاع و احوال سال های ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ مقایسه می کند. بیاد داریم که در آن سال ها، دولت آزادی خواه مهندس بازرگان را با ماجراآفرینی کروگان گیری ساقط کردند. و در جو متشنج ناشی از تندروی ها و ماجراجویی های سازمان مجاهدین خلق و درگیری های مسلحانه، لایحه عدم کفایت بنی صدر را از مجلس گذراندند. و او را از مقام ریاست جمهوری عزل کردند. این حرف ها و شبیه سازی های نامربوط و ناروا اگر برای القاء فکر برکنارکردن محمد خاتمی و زمینه سازی برای کودتای درباری نیست، پس مقصود او چیست؟

نگاهی به ویژگی های بحران سیاسی حاکم بر کشور

## ولی فقیه چه نقشی در بحران کنونی کشور دارد؟

اگر بشود تاریخی برای آغاز دوران جدید بحران سیاسی کشور تعیین کرد، مهم ترین مقطع شروع آن را باید با پایان مرحله اول انتخابات سرنوشت ساز مجلس ششم و برملا شدن نتایج شگفت انگیز آن نشانه گرفت. باوجود آنکه از چند ماه پیش از انتخابات، جبهه محافظه کاران دچار انشعاب و چنددستگی شد و به قصد چاره یابی برای جلوگیری از پیروزی اصلاح طلبان، آنها به طیف های میانه رو، تندرو، عاقل، نیمه عاقل، نیمه دیوانه و غیره تقسیم شدند، و باوجود آنکه به کمک اهرم های قانونی خود از جمله شورای نگهبان و به یاری شبکه وسیع تشکیلاتی خود در سراسر کشور به شنیع ترین تقلبات در سازماندهی و نیز در تبلیغات انتخابات متوسل شدند و گاهی خود را «ملی»، گاهی خود را «غیرمنهبی» و در بسیاری موارد خود را «مستقل» معرفی کردند، با اینحال شکست معنادار سنگین آنها در انتخابات، آنچنان دردناک و واضح بود که به نظر می رسد، همه طیف های آن، به یمن شعار «سوته دلان کرد هم آتیم»، دوباره هم پیمان شده اند و اینگونه که از حوادث اخیر برمی آید، ابتکار عملشان را نیز به دست تندروترین و توطئه گریزین جناح این ائتلاف سپرده اند و با سکوت محیلانه و تائیدآمیز و بعضاً با اقدامات تشویق آمیز به عملیات کودتاگرانه افراطیون چشم دوخته اند.

یکپارچگی مجدد جناح محافظه کار و به ویژه کسب هژمونی افراطیون در این اردوگاه، که در اولین کام خود پس از شکست، جشن پیروزی اصلاح طلبان را با کلوله های سربی به خون آلودند، صف آرائی جدیدی میان نیروهای سیاسی کشور طراحی کرد، که به باز تعریف نقش و نیز جایگاه برخی از شخصیت های کلیدی رژیم نیاز داشت.

سیدعلی خامنه ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی دو شخصیت پراهمیتی هستند که علیرغم نزدیکی های آشکارشان با جناح محافظه کار، در حوادث سیاسی پس از دوم خرداد، می کوشیدند ظاهری «فراجناحی» به خود بگیرند و البته برای بازی کردن چنین نقشی قیمت های معینی هم پرداخته اند. در یک قیاس ساده میان این دو شخصیت کلیدی رژیم جمهوری اسلامی، به سهولت می توان تشخیص داد که رفسنجانی، در ایفا کردن

نقش میانه بازانه اش، از این امتیاز آشکار برخوردار بود که خود عضو مرکزیت جامعه روحانیت مبارز باشد و اعضای خانواده اش در مرکزیت حزب کارگزاران سازندگی - و در نتیجه در اردوی رقیب - فعالیت کنند!



رفسنجانی البته این «شانس تاریخی» را به کمک یک کند ذهنی سیاسی به دست آورد تا با گذاردن نامش در لیست کاندیداتوری هر دو تشکیلات نامبرده در دو سوی صف، از داوری مردم بهره مند شود و نه فقط میزان هوشمندی آنها، بلکه به اندازه ناشیگری خود در ایفای نقش «فراجناحی» پی ببرد. آیا می توان به این نتیجه رسید که سیدعلی خامنه ای با درس آموزی از این وقایع، و پندگیری از سرنوشت تلخ یار و رقیب دیرینه اش، به باز تعریف نقش و جایگاه خویش پرداخته است.

### خامنه ای، تسلیم به ولایت جناحی

تفسیر حوادث سیاسی ایران با این مشکل جدی روبروست که همواره بخشی از فعالیت های سیاسی در ایران، در خفا می گذرد و آگاه شدن از آنها، به زمان طولانی و دقت فراوان نیاز دارد. برای مثال، گرچه می توان حدس زد که طراحی و انجام عملیات ترور نافرجام سعید حجاریان، ناشی از توافق عمومی همه گرایش های درون اردوی محافظه کاران نیست، و منطقاً باید هارترین گرایش این جناح ابتکار عملیات را به دست داشته باشد، با اینحال، نگاهی به حوادث پس از این جنایت و چگونگی پوشش خبری آن توسط

نشریات محافظه کار، علیرغم تمام موضع گیری های سطحی و بعضاً مصنوعی علیه خشونت و ترور، در عمل هماهنگی آشکاری برای دادن آدرس غلط و صحنه سازی و سناریو پردازی درمیان آنها دیده می شود. در این مورد خاص، مثلاً این نشریات محافظه کار بودند که کمترین اشاره ای به فراری دادن دو عضو مهم این عملیات به پاکستان در همان روز عملیات نکردند، و رد روزهای بعد با وارد کردن شخصی به نام مقدم در داخل ماجرا، تبلیغات وسیعی را علیه «حکیمی پور» - عضو شورای شهر - آغاز کردند و به این ترتیب، علیرغم تقبیح ظاهری ترور، مسئولیت عملیات فریب افکار عمومی و پنهان کردن چهره واقعی تروریست ها را از جمله در سپاه پاسداران به عهده گرفتند.

یاری دهنده اصلی نشریات محافظه کار در طراحی و اشاعه این نمایشنامه ناشیانه، سید علی خامنه ای بود. نامبرده که تا چند روز پس از جنایت مذکور، کاملاً سکوت کرده بود و قادر به موضع گیری نبود، سرانجام به نفع سناریوی محافظه کاران به صحنه آمد و طی پیامی، «حادثه ترور هفته قبل و برخی قضایای پیرامون آن» را موجب نگرانی اعلام کرد و بیم خود را از «آینده امنیت کشور» ابراز داشت.

نشریات محافظه کار، علیرغم تقبیح ظاهری ترور حجاریان، مسئولیت عملیات فریب افکار عمومی و پنهان کردن چهره واقعی تروریستها را از جمله در سپاه پاسداران به عهده گرفته اند.

وی در همین نامه - که خطاب به خامنه نوشته شده است - از دامنه دار و شایعه انگیز شدن پرونده قتل های زنجیره ای انتقاد کرده و از اینکه این بار نیز پس از حادثه ترور «برخی زبان ها و قلم ها به شدت سرگرم التهاب آفرینی و شایعه پردازی اند» اظهار نارضایتی نموده است. نامبرده پرخاش کنان به «بی تعهدی» کسانی می تازد که در جستجوی رد پای تروریست ها «سپاه و بسیج یعنی مطعن ترین حافظ امنیت ملی را



زیر سؤال برده اند». خامنه ای در همین نامه، پرونده سازی علیه مطبوعات دوم خردادی را تا آنجا به پیش می برد که آنان را به مثابه «جوسازان» و «فوغاگران» متهم می کند که می خواهند از اینطریق «عناصر جنایتکار» را از «چشم قانون پنهان» سازند!

همین موضع گیری است که تروریست ها را در اجرای نمایشنامه هایشان گستاخ تر می کند به طوریکه پس از دستگیری گروه بنیادگرای مفیم شهری، تا چند روز علیرغم سروصدای وزارت اطلاعات از تحویل برخی از آنها خودداری می کنند و تقریباً یک هفته پس از تحویل هم، ساعت ۳ بعد از نیمه شب به زندان وزارت اطلاعات مراجعه و با حکم کتبی متهمان را از چنگ وزارت خانه درآورده به بازداشتگاههای اختصاصی قوه قضائیه منتقل می کنند!

**علی خامنه ای دیگر ترس خورده تر و خشمگین تر از آن به نظر می رسد که قادر باشد با خونسردی نقش فرا جناحی خود را به عهده بگیرد.**

علی خامنه ای پس از این اعلامیه شرم آور که خاک پاشیدن به چشم حقیقت و اطمینان بخشیدن به جنایتکاران را هدف خود قرار داده است، دیگر ترس خورده تر و خشمگین تر از آن به نظر می رسد که قادر باشد با خونسردی نقش فرا جناحی خود را به عهده بگیرد. مرور کوتاهی بر موضع گیری های او در چند هفته اخیر، حملات بی تابانه وی را به جنبش اصلاح طلبی آشکار می سازد. نامبرده از همان لحظه تحویل سال نو، در پیام نوروزی اش سال جدید را سال «وحدت ملی» و «امنیت ملی» می نامد و آشکاراست که منظورش از وحدت، هم آواشدن اصلاح طلبان با ایدئولوژی حاکم است و حتی پیام نوروزی را نیز از حمله به آنها بی نصیب نمی گذارد و به کسانی پرخاش می کند که «تلاش می کنند این وحدت را خدشه دار کنند، که یقیناً آنها دوستان این ملت نیستند».

درست چند روز پس از این پیام، درست در شرایطی که طراحان ترور حجابیان با وقاحت کم نظیر مشغول صحنه سازی برای متهم کردن حزب مشارکت در ماجرای ترور حجابیان هستند و در نتیجه مطبوعات دوم خردادی با حیرت و خشم این صحنه سازی ها را افشا کرده و محافظه کاران را به ایجاد بحران و توطئه علیه اصلاحات متهم می کنند، خامنه ای به مناسبت عید غدیرخیم در مشهد به سخنرانی شدید الحنی پرداخت و در آن وحدت ملی مورد نظر خود را چنین تعریف کرد که کسی حق ندارد سخنی بگوید

«که موجب بدبینی گروهی از مردم نسبت به گروه دیگر شود.» وی «فتنه انگیزی و ایجاد بدبینی» مردم نسبت به مسئولان را طبق معمول به «اهداف دشمن» نسبت داد و گفت: «برخی در داخل همتشان اینست که در پی یک حادثه و ترور یا شایعه پردازی و جعل خبر و القاء دروغ به مخاطب، مردم را نسبت به نظام و مسئولان بدبین کنند». در همین سخنرانی، معلوم می شود که مقصود نامبرده از «امنیت ملی» نیز، نه مقابله با تروریسم، بلکه مقابله با اعتراضات مردم به شکل تظاهرات خیابانی است. وی «همه قشرهای مختلف مردم و همچنین مسئولان را» به هوشیاری فراخواند و تهدید کرد که «اگر کسانی تلاش کنند تا در کشور ناامنی ایجاد کنند، قطعاً مردم و جوانان و نیروهای امنیتی و انتظامی و بسیج ساکت نخواهند نشست». وی تصریح کرد که «مهم ترین مطالبه» اش از «دستگاههای ذیربط»، همان «حفظ امنیت و جلوگیری از ناامنی است». وی برای تکمیل رسالتش علیه اصلاح طلبان، در همین سخنرانی، با توجه به مواضع جدید خانم اولبرایت در دلجوئی از ایرانیان، و واکنش های مثبتی که در میان اصلاح طلبان ایجاد کرده بود، حملات بیسابقه و شدید الحنی به نامبرده به عمل آورد و تاکید کرد که «ملت ایران و مسئولان کشور آمریکا را دشمن خود می دانند».

چند روز پس از این نطق، رهبر انقلاب بار دیگر به مناسبت فرارسیدن محرم سخنرانی کرد و در آن با توسل به تاکتیک همیشگی اش بر طبل «توطئه ای سیاسی و تبلیغاتی» دشمن خارجی کوبید و آنچه را که «در قالب شعارهای دفاع از حقوق بشر و مبارزه با تروریسم» مطرح می شوند، کار مراکز جاسوسی دشمن دانست که «اصل نظام اسلامی» را هدف قرار داده اند. نامبرده که بدون شک از افشاگری مطبوعات اصلاح طلب علیه محافظه کاران خشمگین است، در این سخنرانی بار دیگر می کوشد تا هر توطئه برملا شده ای را به دشمن خارجی نسبت دهد و از این رهگذر با «مذموم» خواندن «تلاش برخی افراد برای نفی حضور دشمن» به «برخی افراد» حمله می کند که «همه بدبیا و سیئات را از بیگانگان نفی و به خودی منتسب» می کنند.

این سخنان در چه شرایطی مطرح می شوند؟ برای مثال می توان به بخشی از مقاله «دانه های یک تسبیح» در یکی از آخرین شماره های «عصر آزادگان» اشاره کرد که حکایت از «غیرعادی» بودن اوضاع دارد: «... هنوز از ماجرای ترور حجابیان فارغ نشده ایم که با سخنرانی های تحریک آمیز خطیبان در ماه محرم و تحریف خطرناک قیام سالار شهیدان روبرو می شویم. این سخنرانی ها تمام نشده

ابطال و تغییر در نتیجه انتخابات در برخی حوزه های حساس پیش می آید. در کنار ابطال، شورای نگهبان با صدور بیانیه های تحریک آمیز نسبت به آرای مردم و افکار عمومی بی اعتنائی نشان می دهد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در جهت محدود کردن قدرت مجلس و کارآئی دولت مصوبه می گذراند... اعمال فشار علیه مطبوعات آغاز می شود، طرح اصلاح قانون مطبوعات در دستورکار قرار می گیرد، نویسندگان روزنامه ها به دادگاه احضار می شوند و بدون مقدمه، شمس الواعظین را برای تحمل ۳۰ ماه زندان به اوین می برند».

در روزهای انتشار این مقاله، می توان به شورش خونین خلخال و تظاهرات چند شهر دیگر هم اشاره کرد، که ناکهان نمایشنامه توطئه کرانه کنفرانس برلن هم به صحنه می رود و ...

در این اوضاع و احوال است که علی خامنه ای در نماز جمعه ۲۶ فروردین دوباره به صحنه می آید تا گام مهم دیگری علیه جنبش اصلاحات به پیش بردارد. وی در خطبه اش به بررسی دو مقوله پراهمیت «خشونت» و «اصلاحات» می پردازد و در موضوع نخست، ضمن تمجید از «خشونت خوب» که وی برای مثال زندانی کردن یک مجرم را مصداق آن معرفی می کند. خشونت بد را هم مورد انتقاد قرار می دهد و «سیلی به گوش کسی زدن». برخلاف قانون و برخلاف دستور را - در زمره نوع بد خشونت می شمرد. در این میان نکته پراهمیت صحبت وی، شاید اشاره ای باشد که درباره موضوع فتاوی مخفی می کند و آنها را معتبر نمی داند. وی از پیغمبر اسلام نقل می کند که وقتی به مرگ کسی تصمیم گرفت «علنا گفت که هر کس فلان بن فلان را پیدا کرد، او را بکشد» و نتیجه گرفت که «رهبری اگر برطبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت، مخفیانه و درگوشی نیست».

**مقصود علی خامنه ای از «امنیت ملی»، نه مقابله با تروریسم، بلکه مقابله با اعتراضات مردم به شکل تظاهرات خیابانی است.**

به نظر می رسد که اگر رهبر جمهوری اسلامی واقعا فرا جناحی بود، ذکر این نکات می توانست افراطیون جناح محافظه کار را با مشکلاتی مواجه سازد، اما شواهد نشان می دهد که آنها مصمم تر و زخم خورده تر از آن هستند که چنین موعظه هائسی از مشتاپ حرکتشان بکاهد. گستاخی های آشکار و بی پرده انصار حزب ا لله در نواختن سیلی به گوش معترضان، و نیز چماق برفرقشان ←

← و چاقو بر کلوشان و سنگ بر سرشان و ... - جلوه های آشکاری از همان «خشونت بد» هستند که آقای خامنه ای - با سکوت جانبدارانه همیشگی اش - نمی تواند از آنها بی اطلاع باشد. علاوه بر آن، مردم باور نمی کنند که ولی فقیه، از وجود و هویت فتوادهندگان «درکوشی» که دهها و دهها جنایت سازمان یافته را باعث شده اند بی اطلاع باشد.

باید تصریح کرد که در این خطبه، تعرض واقعی خامنه ای زمانی آغاز می گردد که می کوشد واژه اصلاحات را تعریف کند. وی ابتدا بازم به دشمن خارجی می پرد که با تبلیغات «امپراتوری خبری» وارد میدان شده است و بعد اصلاحات را به «اسلامی» و «آمریکائی» تقسیم می کند. نامبرده لیست طولیلی از اصلاحات اسلامی را، از اصلاحات اقتصادی، امنیتی، قضائی، مبارزه با فساد، با روابط جنسی ناسالم، اعتیاد، ناسنی جاده ها و غیره برمی شمرد و مدعی است که همه با این نوع اصلاحات موافقتند. آشکار است که نامبرده کوشش می کند که در این لیست طویل، کلمه ای از آزادی، دموکراسی، یا استبداد، اختناق، سانسور مطبوعات و غیره بر زبان نیاورد و وقتی هم که به سراغ اصلاحات آمریکائی می رود، عوام فریبانه تنها مواردی همچون برداشتن حجاب، شکستن مرزهای اخلاقی و دینی، مخالفت با حکومت قرآن و غیره را مثال می زند. وی سپس «مستکبران دنیا» را متهم می کند که درباره اصلاحات «شعارهائی می دهند و حرفهائی می زنند» و سپس به «عده ای» حمله می کند که «حرف های آنها را تکرار می کنند.» وی سپس تهدید می کند که حامل یک «داستان غم انگیز» است که نمی خواهد فعلا وارد آن شود ولی ماجرایش مربوط به کسانی است که «به دشمن بیشتر اعتماد می کنند تا به دوست» و «حرف بیگانه را تکرار می کنند» علیرغم دوست و اذعان می کند که «نمی توانم هم بالاخره این قضیه را با شما ملت ایران در میان نگذارم.» نامبرده دوباره تهدید می کند که «یکوقت بالاخره خواهم گفت که بعضیها در این کشور، به نفع دشمن و علیه این ملت، به نفع متجاوز و علیه مظلوم، چه دارند می کنند.»

### چماق دار شبه نظامی یا چریک خانه بدوش

اگر بخواهیم نطق تاسوعای علی خامنه ای را - بی مقایسه با موضع گیری های دیگر - به داوری بگذاریم، می توان آنرا نطق شدیدالحنی علیه اصلاح طلبان به حساب آورد که تنها این امتیاز کوچک را داشت که «داستان های غم انگیز» و «تلخ» اش را علیه «بعضی ها» که

دشمن را بیشتر از دوست قبول دارند شرح نداد و آنرا همچون تهدیدی بر بالای سر اصلاح طلبان نگه داشت.

وقتی روز عاشورا بیانیه سپاه پاسداران منتشر شد و سیمای جمهوری اسلامی آنرا با مارش و صدای حماسی قرائت کرد، همه فهمیدند که رکورد جدیدی از فحاشی و عربده جوئی به میدان آمده است. اعلامیه سپاه که آشکار است پرده اول نمایشنامه ترسناک و کارناوال وحشت «کنفرانس برلن» را به عهده اش گذاشته اند، در حمله به اصلاح طلبان، تردید نمی کند که آنان را با «محاربان و ضربه خورده های سال های نخست انقلاب» مقایسه کند که اینک «به چهره انقلابیون و زجرکشیدگان انقلاب ناخن می زنند». بیانیه سپس آنان را «دشمنان ریز و درشت انقلاب» می نامد و تهدیدشان می کند که «صدای پتک انقلاب» آنان را از پا در خواهد آورد. بیانیه، خشمگین از اینکه مطبوعات اصلاح طلب، چماق کش های حزب الهی را «نیروهای شبه نظامی» می نامند، تصریح کرده است که اینها «مجاهدان راه خدا» و «چریک های خانه بدوش عدالت» نام دارند و «از شب تا به صبح معادلات بسیاری را برهم زده و خواهند زد». بیانیه سپاه آنگاه تهدید کرده است که زمانی که «وقت لبخند و مدارا به سر رسد» قانون «خشونت انقلابی» به اجرا در خواهد آمد.

مطبوعات نوشتند که این بیانیه «همزمان با بیانیه شورای نگهبان درباره بازستاندن صندوق های رای از وزارت کشور صادر شد» و به ویژه اینکه «بیانیه سپاه درست پس از تلاش وسیع صداوسیما در نشان دادن ناآرامی ها در برخی از شهرهای کشور منتشر شد.» (آفتاب امروز)

**گستاخی های بی پرده انصار حزب ا لله، جلوه های آشکاری از همان «خشونت بد» هستند که آقای خامنه ای با سکوت جانبدارانه همیشگی اش، نمی تواند از آنها بی اطلاع باشد!**

علیرغم تمام اعتراضات شدیدی که اصلاح طلبان علیه دخالت سپاه پاسداران در سیاست کردند ولی فقیه با سکوت خیرخواهانه از کنار این بیانیه گذشت و گذاشت تا مطبوعات محافظه کار «ذوالفقار سپاه» را شادی کنان به دست گیرند و خبر جشن های خون را بر جسد «سیلی خورده های انقلاب» به خوانندگانشان نوید دهند. با اینحال سکوت رهبر طولی نمی کشد و بار دیگر نامبرده، اول اردیبهشت، به مناسبت

روز جوانان به سخنرانی طولانی و شدیدالحنی متوسل می شود تا تهدید قبلی خود را مبتنی بر شرح داستان «غم انگیز» عملی سازد. خلاصه داستان غم انگیز اینست که در دوران «شیرین» اختناق پیش از دوم خرداد، دشمن خارجی باید به وسیله رادیوهای بیگانه با «انقلاب» و «نظام» مخالفت می کرد، حالا «ده» پانزده روزنامه» پیدا شده اند که علنا همان حرف ها را در داخل کشوری زنند! : «بعضی از این مطبوعاتی که امروز هستند، پایگاههای دشمنند. همان کاری را می کنند که رادیو تلویزیونهای بی. بی. سی و امریکا و رژیم صهیونیستی می خواهند بکنند.»

نامبرده در این سخنرانی، لیست طولیلی از «گناهان» این «ده» پانزده روزنامه» برمی شمرد و آنها را متهم می سازد که «روح اعتماد به مسئولان را در آحاد مردم کشور تضعیف می کنند» و «نهادهای اصلی کشور را مورد اهانت و توهین قرار می دهند!» و سرانجام، تا «ترووی اتفاق می افتد در روزنامه تیتیر می زنند و «سپاه را متهم می کنند، بسیج را متهم می کنند و روحانیت را متهم می کنند.»

**علی خامنه ای در لیست طویل اصلاحات اسلامی خود، کلمه ای از آزادی، دموکراسی یا استبداد، اختناق، سانسور مطبوعات و غیره بر زبان نیاورد.**

وی سرانجام تهدید می کند که «دشمن» قادر نیست «حادثه صلح اسام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل کند» و «این جا اگر دشمن خیلی فشار بیاورد، حادثه ی کربلا اتفاق خواهد افتاد.»

تعرض بیسابقه قوه قضائیه به مطبوعات اصلاح طلب و توقیف اکثریت قریب به اتفاق آنها، آغاز دستگیری بازگشتگان از کنفرانس برلن، نطق حیرت آور و بسیار خشن رفسنجانی در نماز جمعه و یافتن شباهت های زیادی میان اوضاع فعلی و سال خونین ۱۳۶۰، حمله شدیدالحن مطبوعات محافظه کار به اصلاح طلبان، ورود شبانه به وزارت اطلاعات و بازگرداندن متهمین ترور حجاریان به زندانهای خصوصی قوه قضائیه و غیره ... پیامد نطقی است که رهبر جمهوری اسلامی در آن به هوادارانش چراغ سبز داده است.

این تعرضات بی سابقه، اصلاح طلبان را که آشکارا به وحشت افتاده اند و سکوت کرده اند، وامیدارد که از طریق ملاقات با ولی فقیه، وی را وادار کنند که به نقش فراچنانی خود بازگردد. در این ملاقات که در آن مهدی کروبی، سید هادی خامنه ای، مجید انصاری،



## به سوی مجلس ششم . . .

کذاشت و بدون پرده پوشی از ضرورت سازش در جناح درونی حاکمیت و نزدیک نشدن به غیرخودی ها سخن به میان آورد.

به نظر می رسد سخنان آقایان رضایی و خامنه ای در حقیقت در پی برگزاری دور دوم انتخابات نوعی بازتعریف وضعیت کنونی باید به شمار رود. این مواضع به ویژه با سخنان گذشته رفسنجانی فاصله می گیرد که وضعیت ایران را با سال ۶۰ مقایسه کرده بود.

در یک نگاه کلی به مجموع حوادث دوره انتخابات می توان گفت که نتایج رای مردم به ویژه در شهرهای بزرگ برای نهاد سیاسی ایران بسیار پر معنا بوده است. موفقیت بخشهای جوانتر و رادیکال تر جناح دوم خرداد در برابر رقبای محافظه کار و نیز در برابر بخش سنتی تر دوم خرداد و نیز نیروهای میانه رو «کارگزاران» فضای جدیدی را در ایران به وجود آورده است.

ترس دیگر نهاد سیاسی و به ویژه بخش های قشری و بنیادگرای آن دامنه حوزه قدرت مجلس و توانایی های آن است. مجلس می تواند ترکیب شورای نگهبان را تغییر دهد، قوانین جدیدی در محدود کردن برخی نهادهای قدرت تصویب کند و حتی راه را برای تجدیدنظر در قانون اساسی بگشاید. این دورنماها چون آب در خوابگاه مورچگان نیروهای سنتی و محافظه کار را سراسیمه کرده است.

مسئله دیگر امکان ورود بخش های «غیرخودی» نیروهای سیاسی داخل ایران به قدرت و بازترشدن فضای سیاسی ایران است. تجربه چند ماه گذشته مطبوعات مستقل و پرده دری ها و بازکردن پنجره های کوچک تاریکخانه ای نظام نشان داد که جامعه ایران تا چه اندازه تشنه دانستن و سردرآوردن از رازهای سر به مهر است.

بسیاری در تهران صحبت از نوعی بازتعریف موقعیت نیروها و تلاش برای ترسیم برخی خطوط قرمزی کنند و اینکه دوم خردادپا از طریق سازش با دیگران خواسته اند همین اندازه از اصلاحات را از گزند قشریها مصون دارند. تجربه گذشته نشان می دهد که روند حوادث بسیار پیچیده و متاثر از عوامل درهم تنیده است و پیش بینی آنها بسیار دشوار است. اما انتخابات مجلس بدون تردید نهاد سیاسی ایران را در برابر چالش های جدیدی قرار داده است.

غیرانتخابی که از قدرت فراوانی هم برخوردارند، کماکان در دست قشری ها و محافظه کاران باقی مانده است و به این ترتیب چالش اصلی ماههای آینده در حقیقت رویارویی این دو پاره قدرت در حاکمیت ایران است.

آنچه که در فاصله دو دور انتخابات و نیز روزهای پس از پایان دور دوم انتخابات از اهمیت بسیاری برخوردار بود، موضع گیری ها، برخوردها و تحلیل های مربوط به نتایج رای مردم در ۲۹ بهمن به ویژه از خلال رویدادها و حوادث هفته های گذشته بود. اگر سخنان آقایان هاشمی رفسنجانی و علی خامنه ای در نماز جمعه و نیز مصاحبه پرسروصدای محسن رضایی دبیر شورای تشخیص مصلحت را مبنای تحلیل خود قرار دهیم، باید گفت که مسئله کنفرانس برلین و بستن روزنامه ها و فشارهای روزهای اخیر، فقط و فقط برای تاثیرگذاری بر روند اصلاحات و رابطه میان عناصر تشکیل دهنده جبهه دوم خرداد و رابطه آنها با «غیرخودی ها» بوده است. به بیان دیگر این برخوردها نتیجه مستقیم دورنمایی بود که بعد از رای معنی دار مردم در ۲۹ بهمن به وجود آمده است.



بازخوانی سخنان رضایی که تا حدودی کوشش کرد مواضع آقای خامنه ای را روشن سازد، به ما نشان می دهد که مسئله اصلی کندکردن روند اصلاحات، نظارت بر آن و حذف و خنثی کردن نیروهایی است که در خارج از محدوده کنونی حاکمیت به تدریج به بخش هایی از دوم خرداد می نزدیک می شوند. چیزی که نوعی ترکیب بندی جدید در فضای سیاسی ایران را در پی می آورد. آقای خامنه ای هم در نماز جمعه ۲۳ اردیبهشت ماه، کم و بیش بر این تحلیل صحه

نیروهای محافظه کار و قشری در دور دوم انتخابات مجلس هم با اختلاف فاحش شکست خورده و رقبای دوم خردادی آنها با اختلاف زیاد بیشتر از ۷۰ درصد از ۶۶ کرسی باقیمانده را از آن خود کردند. این نتیجه البته دور از انتظار هم نبود. هرچند موج حملات بی مانند به مطبوعات و روشنفکران اصلاح طلب و آزادی خواه در روزهای پیش از برگزاری انتخابات دست کم در میان محافظه کاران این توهم را به وجود آورده بود که در غیاب مطبوعات و فضای رعب و وحشت، مردم یا به پای صندوق های رای نخواهند رفت و یا به نامزدهای جناح دوم خرداد رای نخواهند داد. به نظر می رسد رای قاطع مردم به نامزدهای طرفدار تغییر و اصلاحات در برخورد سررشته داران قدرت در ایران بی تاثیر نبوده است.

در مجموع از ۶۶ نامزدی که در این دور به مجلس راه یافتند، ۵۰ نامزد متعلق به جناح های مختلف دوم خردادی به ویژه حزب مشارکت است که از ۴۲ نفر در میان این تعداد حمایت کرده بود. نیروهای موسوم به ملی - مذهبی نیز در ۱۱ حوزه از نامزدهای حمایت کردند که بیشترین رای را به دست آوردند. نگاه به نتایج دور دوم همچنین نشان می دهد که در شهرهای بزرگ مانند تبریز، ارومیه، اهواز، آبادان، زنجان و شیراز که انتخابات در آنها به دور دوم کشیده شده بود، نیروهای قشری هیچ بختی برای تصاحب کرسی های مجلس نداشتند و فقط در شهرها و در حوزه های کوچکتر و دورافتاده تر است که آنها می توانند هنوز به روی رای مردم حساب کنند.

به این ترتیب با برگزاری دور دوم انتخابات، بر اساس آرای به صندوق ریخته شده و نتایج اعلام شده از سوی وزارت کشور (و نه حوزه های باطل شده از سوی شورای نگهبان) می توان گفت که جبهه دوم خرداد بیشتر از ۷۰ درصد کرسی ها را از آن خود کرده است و ۹۱ درصد آرای مردم هم به این جناح تعلق گرفته است.

با پایان گرفتن دور دوم و با وجود بهانه جویی های شورای نگهبان درباره انتخابات تهران، دورنمای بازگشایی به موقع مجلس روشن تر شده است. با تحقق چنین امری باید گفت که همه نهادهای انتخابی در ساختار نهاد سیاسی ایران طی ۳ سال اخیر به تدریج توسط مردم به اصلاح طلبان داخل حکومت منتقل شده است، درحالیکه بخش های

## همایشی با رفتارهای فرهنگی متضاد

آکاهانه و وسیع ایرانیان در روندهای جاری سیاسی و اجتماعی قابل تصور می دانند، امیدبخش بود.

کنفرانس سه روزه برلین از همان آغاز و حتی پیش از گشایش آن، با واکنشهای گوناگونی از طرف جریانات سیاسی خارج از کشور روبرو شد. در این زمینه می توان به طور کلی به بروز سه دسته نظریات اشاره کرد:

دسته اول افرادی بودند که نفس برگذاری کنفرانس را صرفنظر از موضوعات مورد بحث و ترکیب سخنرانان آن مثبت ارزیابی می کردند و خواهان فضایی آرام و پربرابر برای آشنایی بیشتر و حضوری با جمعی از نخبگان سیاسی - فرهنگی داخل کشور و تبادل نظر با آنان بودند. این دسته، برگذاری چنین جلساتی و تداوم آن را، به حال تحکیم مناسبات میان روشنفکران داخل و خارج از کشور و استمرار گفتگو میان آنان مفید می دانستند و معتقد بودند که اگر هم برگزارکنندگان چنین جلساتی به دنبال مقاصد و منافع خاص خود باشند، اپوزیسیون خارج از کشور باید تلاش کند آنها را به میدانی برای گفتگو میان روشنفکران داخل و خارج تبدیل کند.

**در میان سخنرانان افرادی وجود داشتند که جزو نیروهای اپوزیسیون در داخل اند و هیچ تریبون برای اظهار نظر در اختیار ندارند.**

دسته دوم کسانی بودند که علیرغم استقبال از این نشست، به این دلیل که هیچیک از فعالین و نخبگان سیاسی اپوزیسیون خارج از کشور به عنوان سخنران به آن دعوت نشده بودند، اعتراض داشتند و طرح نظریات را یکطرفه ارزیابی می کردند. جمعی از این افراد در آستانه برگذاری کنفرانس، در اعلامیه ای اعتراض خود را نسبت به برگذار کنندگان کنفرانس ابراز داشتند. البته چنین واکنشی چندان قابل فهم نبود. هیچ دلیلی ندارد که در همه گردهمایی ها، همه نوع سخنرانی شرکت داشته باشد. رهبران اپوزیسیون در خارج از کشور با استفاده از تریبونهای گوناگون، نظریات خود را بارها به گوش ایرانیان خارج از کشور رسانده اند ←

از جمله تعطیل نشریات مستقل و مترقی و بازداشت برخی از شرکت کنندگان در این کنفرانس را به دنبال آورد. لذا لازم است که نگاهی به این کنفرانس بیفکنیم.

همینجا باید متذکر شد که هدف این نوشته، بررسی و یا معرفی موضوعاتی که سخنرانان این گردهمایی طی سه روز متوالی به آن پرداختند و یا واکنشهای نیروهای سیاسی درون کشور نسبت به آن نیست. این کار سهم را باید در نوشته های جداگانه ای انجام داد. این نوشته بیشتر در تلاش آن است که با منعکس کردن روح و فضای حاکم بر این همایش و نشان دادن مسائلی که در حاشیه آن صورت گرفت - اما دارای اهمیت بینشی است.، به جنبه هایی از شیوه تفکر حاکم بر شرکت کنندگان و پاره ای از رفتارهای فرهنگی ناشی از آن که در واقع می توان آن را فرهنگ سیاسی حاکم بر این سه روز نامید، اشاراتی بکند. شاید از این طریق بتوان تصویری دقیقتر برای آن دسته از هموطنان که مایلند از چند و چون مسائل حاشیه ای آن مطلع شوند، فراهم آورد. طبعاً در این راستا به برخی استدلالات شرکت کنندگان برله و علیه این کنفرانس نیز گریزی زده خواهد شد.

در روز گشایش کنفرانس که با نمایش فیلمی آغاز شد، سالن اصلی خانه فرهنگهای جهان، مملو از جمعیت بود. به تخمین می توان تعداد حضار را بین ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ نفر برآورد کرد. این در حالی بود که بسیاری از علاقمندان به دلایل ایمنی و یا امنیتی قادر به ورود به سالن نشدند. چنین گردهمایی بزرگی که در واقع بخش قریب به اتفاق آن را ایرانیان تشکیل می دادند، در تمامی سالهای گذشته بی سابقه بوده است. بسیاری، از شهرهای دور و حتی کشورهای مجاور آلمان، سختی راه را بر خود هموار ساخته و به برلین آمده بودند. حضور گسترده هم میهنان به خوبی نشان می داد که تحولات سیاسی یکی دو سال گذشته در جامعه ایران، از چنان جذابیتی برخوردار است که بسیاری از ایرانیان خارج از کشور را، که به دلایل عدیده در سالهای گذشته همواره از گردهمایی های سیاسی به دور می ماندند، به سالن کنفرانس کشیده است. این واقعیت برای همه کسانی که به سرنوشت سیاسی کشور خود علاقمندند و آینده روشن تر برای آن را تنها از راه شرکت

بنیاد هاینریش بل آلمان، در همکاری با خانه فرهنگهای جهان در برلین، از تاریخ ۷ تا ۹ آوریل ۲۰۰۰ اقدام به برگذاری کنفرانسی تحت عنوان «ایران پس از انتخابات مجلس» نموده بود. به این منظور میهمانانی به عنوان سخنران به این کنفرانس دعوت شده بودند که همگی از شخصیتهای فرهنگی، ادبی و سیاسی ایران امروز به حساب می آیند. در میان دعوت شدگان از جمله به اسامی روزنامه نگاران و فعالین مطبوعاتی چون علیرضا علوی تبار، اکبر گنجی، عزت الله سبحانی و حمیدرضا جلابی پور، نویسندگانی و شاعرانی چون محمدعلی سپانلو، محمود دولت آبادی، منیرو روانی پور، پژوهشگرانی چون چنگیز پهلوان، کاظم کردوانی، حجت الاسلام یوسفی اشکوری و فریبرز رئیس دانا، حقوقدانانی چون مهرانگیز کار و نیز فعالین جنبش زنان و دانشجویان چون شهلا لاهیجی، خدیجه مقدم، شهلا شرکت، جمیله کدیور و علی افشاری بر می خوریم. هدف برگذار کنندگان این کنفرانس آنگونه که خود اعلام کرده بودند، بررسی قابلیت و پویایی روند کنونی اصلاحات در ایران - به ویژه در پرتو پیروزی چشمگیر اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ششم -، گفتگو و تبادل نظر میان نخبگان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داخل کشور با آلمانی های علاقمند به مساله ایران و از آن راه یافتن راهکارهایی برای آینده مناسبات میان ایران و آلمان بود.

**نیروهای تام گرای حکومت، با دستاویز قرار دادن مسائل حاشیه ای کنفرانس برلین و برخی گفتارهای سخنرانان، کارزار تبلیغاتی و تضيیقي گسترده ای را علیه اصلاح طلبان آغاز کردند.**

همانگونه که همگان مسبوقند، این کنفرانس چه در خارج از کشور و چه در داخل، با واکنشهای گوناگونی روبرو شد و اهمیت آن به گونه ای بود که نیروهای تام گرای حکومت، با دستاویز قرار دادن مسائل حاشیه ای این کنفرانس و برخی گفتارهای سخنرانان، کارزار تبلیغاتی و تضيیقي گسترده ای را علیه آنان و کل جبهه اصلاح طلبان آغاز کردند که پیامدهای دامنه داری و



و به اندازه کافی فرصت طرح نظریات خود را داشته اند. لذا دلیلی وجود نداشت که حتما در این گردهمایی نیز سخنرانی کنند. در ضمن نباید فراموش کرد که در میان دعوت شدگان و میهمانان، افرادی وجود داشتند که جزو نیروهای اپوزیسیون در داخل کشورند و نه تنها در ایران هیچ تربیونی برای اظهار نظر در اختیار نداشتند، بلکه به دلیل لاتیگ بودن و تحت عنوان نیروهای غیرخودی و شهروندان درجه دوم، زیر شدیدترین فشارها نیز قرار دارند. برای چنین کسانی تربیون یاد شده فرصت مغتنمی برای ابراز عقیده بود. در این زمینه از جمله می توان به فعالین کانون نویسندگان ایران اشاره کرد.

اما اگر منظور معترضین، تلاش برای برداشتن مرزهای مصنوعی میان ایرانیان «داخل و خارج» بوده است، شاید بتوان با خواست آنان موافق بود. البته نباید فراموش کرد که به هر حال در هر گردهمایی، افراد خاص و محدودی می توانند سخنرانی کنند و این سازماندهندگان و میزبانان هستند که ترکیب میهمانان را تعیین می کنند و منطقی نیست که کسی خود را به عنوان میهمان ناخوانده، به میزبان تحمیل کند. هر کس آزاد است که در چنین نشست شرکت کند و یا از آن دوری جوید. هر گروه و دسته ای هم آزاد است جلسات مشابه را با ترکیب مورد نظر خود برگزار کند. بنابراین جای کله گذاری باقی نمی ماند.

### مخالفین برگذاری کنفرانس برلین، به نسبت ایرانیان شرکت کننده در آن، اقلیت کوچکی بودند.

دسته سوم را مخالفین برگذاری این کنفرانس تشکیل می داد. اینان که به نسبت ایرانیان شرکت کننده اقلیت کوچکی بودند، ظاهرا برای مخالفت خود انگیزه های گوناگونی داشتند. اما شاید در یک کلام بتوان گفت که این افراد عمدتا به دلیل داشتن گرایشات انقلابی و رادیکال، یا اصولا به روند اصلاحات در ایران باور ندارند و یا اینکه این روند را مخالف منافع و مصالح فرقه ای خود می دانند و از آن دل خوشی ندارند. به نظر می رسد که هدف بخشی از آنان، شرکت در کنفرانس به ویژه برای افشاکاری روشنفکران دینی سخنران در آن بود که به عقیده آنان در جنایات بیست ساله اخیر جمهوری اسلامی سهم داشته اند. اینان همچنین مدعی بودند که دولت آلمان با برگذاری نشستهایی از این دست و از طریق بنیادهای فرهنگی چون بنیاد هاینریش بل، به دنبال تحکیم منافع اقتصادی خود در ایران است و در تلاش است

اینطور وانمود کند که در ایران دمکراسی حاکم شده است. لذا باید چنین سیاستی را افشا کرد.

هسته سخت و انعطاف ناپذیر مخالفین را هواداران «حزب کمونیست کارگری» و برخی محافل کوچک چپ افراطی تشکیل می دادند که به هر قیمت قصد اخلال در روند عادی کنفرانس و به عبارتی تسمین «هژمونی پرولتاریا» در آن را داشتند. این گروه با بسیج نیروهای خود از شهرهای مختلف آلمان و حتی کشورهای مجاور و نیز تطمیع جمعی از پناهندگان سیاسی که پرونده آنان معلق است و نیازمند دلایل محکم پسندهی هستند، در مجموع یک جمع پر سروصدای صد نفره را تشکیل می دادند که برای به کرسی نشاندن اراده خود، از درگیریهای فیزیکی نیز اجتناب نداشتند. این جمع برای اخلالگری خود علاوه بر استدلال های سایر مخالفین، بر فریادهای «زنده باد و مرده باد...» و شعارهای تند و افراطی و بعضا ضد مذهبی نیز متکی بود. این افراد برای اعتراضات خود حاضر به استفاده از هر شیوه ای حتی اقدامات خشونت آمیز بودند. عجا که برخی از عناصر ظاهرا بی طرف و دمکرات، شیوههای اعتراضی اینچنین را امری بسیار طبیعی و واکنشی بدیهی در قبال خشونت های بیست سال گذشته رژیم می دانستند و به توجیه آن می پرداختند. به عقیده آنان اگر در ایران زبانها را بریده و قلمها را شکسته اند، بنابراین ما هم باید در خارج از کشور با «سخنگویان فرهنگی رژیم» همان کار را بکنیم و حق آزادی بیان را از آنان سلب نماییم. تازه اگر اتهامات این افراد را در مورد سخنرانان به تمامی بپذیریم، این استدلال عجیب درست به این می مانست که کسی بگوید، باید شکنجه گر را شکنجه کرد!!

### اکبر گنجی و یوسفی اشکوری، از پشت تربیون سخنرانی به مخالفین خود درس خویشتن داری، فروتنی و دمکراسی دادند.

شب اول کنفرانس، علیرغم اعتراضات پر هیاهو و فریادهای گوشخراش جمع کوچک مخالف، با سخنرانی مهرانگیز کار، عزت الله سبحانی، کاظم کردوانی، اکبر گنجی و یوسفی اشکوری کشایش یافت. معترضین از جمله خواستار آن بودند که در آغاز به احترام قربانیان بیست سال حکومت مذهبی در ایران، یک دقیقه سکوت شود. این خواست مورد پذیرش برگزار کنندگان قرار گرفت. اما جنجال و هیاهوی معترضین حتی در همین یک دقیقه و در طول تمام سخنرانی ها ادامه داشت. هیچ خواهش و تذکری از طرف

برگذازانندگان قادر نبود آتش خشم معترضین را حتی برای لحظاتی فرونشاند. فریادهای توهین آمیز و دشنامهای بی آزارم، به ویژه به هنگام سخنرانی اکبر گنجی و یوسفی اشکوری، به اوج رسید. رفتار این جمع کوچک مه شاید بتوان به آنها «انصار پرولتاریا» اطلاق کرد. به راستی تابع هیچ منطقی نبود و اقدامات گروههای فشار حزب اللهی در داخل کشور را به ذهن متبادر می ساخت. جالب اینجاست که اکثریت قریب به اتفاق حاضرین در سالن کنفرانس، با رفتاری متین و تحسین برانگیز و تنها به صورت ایستادن و کف زدنهای متند، به کرات موافقت خود را با گفتار سخنرانان و حق آزادی بیان برای آنان و مخالفت خود را با شیوه های مذموم اعتراض کنندگان نشان دادند. این نقطه عطفی در این همایش بود که فرهنگ گفتگو و مدارا، در دل اکثریت بزرگ ایرانیان خارج از کشور جای خود را گشوده است. نباید فراموش کرد که شاید بسیاری در سالن کنفرانس با این یا آن جنبه گفتار سخنرانان موافق نبودند. اما با رفتار خود، اصل احترام به نظر مخالف فکری را به دقت رعایت می کردند. هر ایرانی آزادیخواه و متعبد حاضر در سالن کنفرانس، به همان اندازه که از رشد چنین فرهنگی در میان هموطنان خود احساس غرور و مسرت می کرد، در عین حال نمی توانست از رفتار توهین آمیز و ضد دمکراتیک جمع کوچکی که حتی به خواست اکثریت قریب به اتفاق حاضر در سالن نیز وقعی نمی نهاد، سرافکننده و شرمسار نشود. حاضرین شاهد بودند که چگونه برخی از روشنفکران دینی مانند اکبر گنجی و یوسفی اشکوری، در میان هو و جنجال و دشنامهای رکیک، از پشت تربیون سخنرانی به مخالفین خود درس خویشتن داری، فروتنی و دمکراسی دادند. هنوز این سخنان اکبر گنجی در گوشم زنگ می زند که گفت: «دمکراسی محصول انسانهای دمکرات است و بدون آدمیان دمکرات، ایجاد دمکراسی محال است. دمکراسی متکی بر آدمیان عقلانی است. کسانی که حاضر نیستند صدای مخالفان خود را بشنوند و کسانی که حاضر به گفتگو نیستند، دمکرات نیستند. دمکرات به فردی اطلاق می شود که از اهداف و آرمانهای خود به شیوه عقلانی و با استدلال و منطق دفاع می کند. کسانی که از این فرآیند بیرون باشند، بیسوده شمار دمکراسی سر می دهند.» و یا این سخنان تامل برانگیز یوسفی اشکوری که گفت: «ما در داخل ایران قربانی خشونت هستیم. توقع ما این بود که در خارج از کشور، کسانی که برای آزادی، دمکراسی و مردمسالاری مبارزه می کنند، به گونه ای دمکراتیک با ما رفتار کنند و حداقل در اینجا شاهد این نوع برخوردهایی که در

← ایران پیوسته هر روز و هر لحظه با آن مواجه هستیم، بنابراین».

روز دوم کنفرانس، معترضین که نتوانسته بودند شب قبل مانع از سخنرانی‌ها شوند و آنرا به تعطیل بکشانند، با بغضی بیشتر و این بار متشکل تر و سازمانیافته تر در گوشه‌های آن سالن گرد آمده بودند تا به هر قیمتی از برگذاری سخنرانی‌ها جلوگیری کنند. سخنرانی‌های پیش از ظهر به دلیل سروصدای گوشخراش و برخی گفتارها و رفتارهای زننده این جمع به تعویق افتاد. حتی میانجیگری چهره ادبی شناخته شده‌ای مانند محمود دولت‌آبادی نیز قادر به فرونشاندن خشم «انصار پرولتاریا» نشد. او در میان فریادهای «مرگ بر جمهوری اسلامی» مخالفین، با صدایی محکم و خاطری آزرده اعلام کرد: «چقدر از لفظ مرگ بیزارم، چرا که من برای زندگی پیر شده‌ام و برای زندگی هر روز مرده‌ام». چقدر اندوهناک است که معترضین او را به عنوان «نماینده فرهنگی رژیم» مورد شدیدترین حاکمی‌ها قرار دادند. بعد از ظهر همان روز، در توافقی که میان نمایندگان معترضین و سازماندهندگان جلسه صورت پذیرفت، قرار بر این شد که به مخالفین نیز فرصت کافی برای سخنرانی داده شود تا نظریات خود را عرضه کنند. البته برای همگان روشن بود که این جمع بی منطق، به جز مشت‌شعراهای تند و احساسی، حرفی برای گفتن نخواهد داشت. با اینحال حسن نیت برگزارکنندگان کنفرانس، می‌رفت تا موفقیت انجام آنرا تأمین کند. خانمی که از طرف «حزب کمونیست کارگری» و به نمایندگی از جمع معترض پشت تریبون قرار گرفته بود، توافق یاد شده با مسئولین را اعلام نمود، اما با اعتراض گسترده کسانی که فقط خواهان برهم خوردن جلسه بودند، از ترس اینکه مبادا به او انگ سازشکاری بزنند، با چند شعار «مرگ بر این» و «زنده باد آن» زیر همه توافقات زد و پایین آمد و جلسه را به فریادهای گوشخراش مشت‌شعراهای عناصر افراطی، هیاهوگر و خودمحور بین سپرد. دیگر روشن بود که پرچم اعتراض از دست رادیکال‌ترین سازمانها چون «حزب کمونیست کارگری» و دیگران هم خارج شده و به دست گروهکهای بی‌ریشه و غیرسیاسی و آشوبگر افتاده است. برگزارکنندگان تصمیم گرفتند که سخنرانی‌ها را بدون نمایندگان معترضین دنبال کنند. یوسفی اشکوری پشت تریبون قرار گرفت و در میان فریادهای گوشخراش به سخنرانی در مورد سنت و تجدید و علل عقب ماندگی کشورهای اسلامی از قافله تمدن پرداخت. اما آشوبگران با اقدامات تحریک آمیز و افراطی از جمله عریان شدن یکی دو نفر، تلاش می‌نمودند مانع سخنرانی او شوند. هنگامی که هیچکدام از این اقدامات

کارساز نشد، پرتاب کاغذهای مچاله شده و مقوا و خودکار و برخی اشیاء دیگر به سوی سخنران، اوج لومپنیسم حاکم بر معترضین را به نمایش گذارد. در این لحظات بود که مسئولین کنفرانس برای جلوگیری از آسیبهای احتمالی سخنرانان، ناچار به تعطیل روز دوم کنفرانس شدند. بیش از هزار نفر از علاقمندان شنیدن سخنرانی‌ها، با بهت و ناباوری و در میان هیاهو و دشنامهای رکبیک مشت‌شعراهای افراطی، مجبور به ترک سالن شدند. احساسات کور اقلیتی کوچک و بی منطق، بر متانت عقلانی اکثریت بزرگی از ایرانیان پیروز شد. اما این پایان کار نبود. همه شاهد بودند که در بیرون سالن کنفرانس، ایرانیان در جمعهای کوچک و بزرگ تا ساعتها بر سر رویدادهای پیش آمده، بحث و گفتگو می‌کردند. در این میان تمام کسانی که رفتار اوباشانه معترضین را واکنش احساساتی ولی برحق آنان در مقابل جنایات جمهوری اسلامی می‌دانستند و در صدر توجیه آن بر می‌آمدند، عملاً در موضع کاملاً تدافعی قرار گرفته بودند. آنان در مقابل این پرسش که چرا نباید اشکال متمدانه‌ای را برای اعتراض برگزید، حرفی برای گفتن نداشتند. کار به آنجا کشیده شد که حتی بخشی از مخالفین برگذاری کنفرانس، به شکل ظاهری هم که شده، شیوه اعتراضی افراطیون را محکوم کردند و از آن فاصله گرفتند. البته جای تردید است که چنین واکنشی ریشه در باور قلبی آنان داشته باشد و صرفاً با توجه به جو موجود حاکم در میان ایرانیان و ابراز انزجار اکثریت بزرگ آنان نسبت به چنین روشهایی صورت نگرفته باشد. شاید هم برخی از این افراد به این دلیل که ابتکار اعتراض از دست آنها خارج شده و به دست رقبای رادیکال افتاده بود، ناراحت بودند.

**رفتار جمع کوچک مخالفین که شاید بتوان به آنها «انصار پرولتاریا» اطلاق کرد، به راستی تابع هیچ منطقی نبود و اقدامات گروههای فشار حزب الهی در داخل کشور را به ذهن متبادر می‌ساخت.**

برگذارکنندگان کنفرانس، برای تأمین امنیت روز سوم این گردهمایی، به فکر چاره افتادند. از همین رو کارتهای ورودی مخصوصی آماده و میان نیروهای دمکرات و از طریق آنها میان همه کسانی که مایل به برگزاری آرام کنفرانس بودند پخش شد، تا بدینوسیله از ورود عناصر آشوبگر و افراطی که قصدی جز برهم زدن سخنرانیها را نداشتند، جلوگیری به عمل آید. این اقدام

طبعاً به مذاق بسیاری از نیروهای چپ رادیکال خوش نیامد. اما برای جلوگیری از اخلاک‌گری اقلیتی بی منطق، آیا چاره‌ای جز این کار وجود داشت؟

سومین روز نشست، با حضور اکثر سخنرانان و نزدیک به ۱۴۰۰ تن از ایرانیان علاقمند، با موفقیت و در کمال آرامش برگزار شد. به جز یک مورد اعتراض فریادگونه از طرف یکی از حاضرین، هیچ اخلاقی در سالن کنفرانس صورت نگرفت. لازم به یادآوری است که بسیاری از گفتارهای سخنرانان جلسه، مورد بنیادی‌ترین انتقادات حاضرین قرار گرفت و جمعی از حاضرین دیدگاههای رادیکال خود را در مقابل استدالات سخنرانان و در کمال آزادی مطرح کردند. اما نکته روشن و امیدبخش آن بود که این مجادلات و گفتگوها هیچگاه از دایره نزاکت خارج نشد و همواره فضای زنده و پرتحرک، ولی در عین حال متمدانه‌ای بر این نشست حکمفرما بود.

آنچه که در این بین - و نیز در جلسات گفتگوی دیگری که در حاشیه این کنفرانس برگزار شد - خودنمایی می‌کرد، تفاوت سطحی بود که در گفتگوها وجود داشت. از یکطرف پختگی میهمانان و آشنایی آنان با مقولات اساسی علوم سیاسی و اجتماعی و از طرف دیگر متاسفانه محدود بودن افق دید اکثریت بزرگ مخاطبان و کماکان محبوس بودن آنان در چارچوب یکسری مفاهیم کهنه و ایدئولوژیک که به خوبی آشکار می‌ساخت که تحولات در ذهنیت روشنفکران دینی و لائیک درون کشور، از شتاب بسیار بیشتری برخوردار است. گاهی این احساس به من دست می‌داد که دو گفتمان متفاوت و ناشی از دو فضای بیگانه، از کنار هم عبور می‌کنند. تردید نیست که نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور اگر بخواهند در بازار سیاست ایران کالایی برای عرضه کردن داشته باشند، ناچارند برای جبران این اختلاف سطح تلاش زیادی کنند. البته بررسی این پدیده از حوصله این نوشته خارج است و باید در نوشته‌های جداگانه‌ای به آن پرداخت.

کنفرانس برلین از بسیاری جهات و از جمله رودررویی دو گونه رفتار فرهنگی در میان ایرانیان خارج از کشور، حاکم بودن روشهای عقلانی بر رفتار اکثریت قریب به اتفاق حاضرین در این گردهمایی و استقبال آنان از گفتگو با روشنفکران دینی و لائیک داخل کشور و آرزوی تداوم فضای آرام برای پیشبرد این گفتگوها، و همچنین انزوا و آبرو باختگی بیش از پیش محافل افراطی که در آغاز قرن بیست و یکم و علیرغم همه تحولات جهانی، هنوز از روشهای مخالفت ورزی غیرمتمدانه و خشونت‌گرایانه سود می‌جویند، حائز اهمیت جدی بود.



## اصلاح طلب کیست و معیار اصلاح طلبی چیست؟

وقتی می‌گوییم ما خواهان انجام اصلاحات در نظام جمهوری اسلامی هستیم، زیرا ضرورت انجام این اصلاحات را برای بهبود شرایط مادی و معنوی زندگی مردم حس می‌کنیم و این را نیز درک می‌کنیم که مردم با توجه به شرایط سیاسی حاکم بر کشور و با توجه به درس‌هایی که از تاریخ معاصر ایران گرفته‌اند در حال حاضر خواهان دستیابی به شیوه‌های خشونت‌آمیز برای متحقق ساختن خواست‌های خود نیستند و در درجه نخست هوادار انجام تحولاتی هستند که در محیطی آرام و بدون از تشنج و از طرق مسالمت‌آمیز و عادلانه و با استفاده از حربه‌های قانونی و بتدریج صورت پذیرد. اگر ما دارای چنین تحلیلی هستیم و می‌دانیم که با توجه به مختصات شرایط حاضر و با توجه به اینکه جامعه پذیرای راه حل‌های انقلابی نیست، این پرسش اساسی مطرح می‌گردد که آیا نیروهای اصلاح‌گر را باید اساساً در خارج از چارچوب نظام جستجو کرد و انجام این اصلاحات را به عهده آنها گذاشت یا اینکه می‌توان به اصلاح‌گرانی باور داشت که تا دیروز عاملان همین استبداد بوده‌اند و امروز به دلایلی دیگر همراه و هم‌رای نظام نیستند و کام در راهی گذاشته‌اند که تا چندی پیش برای همه کس نامتصور می‌بود؟ آیا می‌توان ملاک اصلاح‌طلبی را از شناسنامه سیاسی افراد بیرون کشید و مهر باطل بر حرکت کسانی زد که دارای لکه‌های تیره و تار در شناسنامه سیاسی خود هستند و از بدو تولد در صفوف اپوزیسیون حضور نداشته‌اند؟

نیاز به توضیح نیست که نظام‌های سیاسی مجموعه‌ای بسته و غیر قابل تغییر در بستر زمان نیستند و کنش و واکنش‌های روزمره و اصولاً پویایی هستی سیاسی جامعه دارای بازتاب‌های گوناگون بر اجزای یک سیستم هستند و در تاریخ نظام‌های سیاسی نمی‌توان نمونه‌ای را یافت که اوج و حضیض آن را یک دسته ثابت از کنش‌گران از سر گذرانده باشند. از تاریخ اسطوره‌ای یونان تا روم قدیم که هم‌زمان سزار بر او دشمن کشیدند، تا کشمکش‌های انقلاب‌گیر فرانسه و چند شقه شدن انقلابیون تا انقلاب اکتبر و دچار شدن آن به فراکسیون‌مفراط و سرنوشت تلخ آن ما شاهد روند تمایز در نیروهای کنشگر صحنه سیاسی بوده‌ایم و زمانی فرار رسیده‌است که فرزندان خردسال یک حرکت بر پدران فکری آن خرده گرفته‌اند که دیگر جنبش را بر نمی‌تابند و آنها را

به کناری زده و داعیه رهبری کرده‌اند. رهبران یک جنبش در فضای فکری و سیاسی معینی حرکت را آغاز کرده‌اند و متاخران این جنبش عاجز از درک این فضا ره به ترکستان برده اندرزم سرزندگی جنبش‌های سیاسی در حرکتشان با زمان است و اینکه توانسته‌اند پاسخگویی نیازهای زمان باشند، این هنوز به معنای قابل شدن بار ارزشی مثبت برای آنان نیست، فقط اذعان به این واقعیت است که این جنبش‌ها توانسته‌اند روند نوسازی خود را بطور مستمر و بدون دست‌اندازهایی که کل نظام را با مخاطره مواجه کند از سر بگذرانند هیچ تضمینی وجود ندارد که همه حرکت‌های سیاسی، حتی در شکل نظام‌های حکومتی دمکراتیک بتوانند از عهده نوسازی خود برآیند. نظام‌های سیاسی اگر بتوانند در بستر زمان هم از لحاظ ارزشی و هم ساختاری خود را نوسازی کنند، می‌توانند به حیات سیاسی خود ادامه دهند و ابتکار عمل را از دست ندهند یکی از موانع بزرگ تعریف ارزش‌ها و تفسیر آن در حرکت است و دیگری یافتن ساختارهایی است که اصلاح‌پذیری را در خود ملحوظ داشته باشد، یعنی عناصری از گسست و تداوم را بصورت روندی دایمی و اندامواره‌ای در خود داشته باشد.

پذیرش امکان انجام اصلاحات در نظام‌های سیاسی به معنای معاشات با نظام و تسلیم شدن در برابر اقتدار آن نیست. این امر نشانه واقع‌بینی سیاسی و درک ضرورت‌های لحظه‌است تا زمانی که شرایط برای انجام دگرگونی‌های بنیادی در نظام که کلیت نظام سیاسی را زیر علامت سؤال ببرد فراهم نیست و آرایش نیروها چنان نیست که مسئله قدرت سیاسی حل شود، باید راه‌های دیگری را یافت که در تدریج و با پیگیری به این نیاز جامعه پاسخ مقتضی را بدهد اگر طرفدار طرح‌های مبتنی بر تازاندن انقلاب و فراهم آوردن جو و شرایط انقلابی نباشیم و بدانیم این مقولات خارج از اراده ما و بطور عینی فراهم می‌گردند، باید در تاکتیک‌های سیاسی خود جانب واقع‌بینی را رعایت کنیم و مبارزات سیاسی روزمره را در پرتو امکانات عینی موجود، مستقل از تحلیل‌هایمان از ماهیت‌ها و گوهرها تنظیم و طراحی کنیم.

نظام سیاسی‌ای که در برابر داریم، مثلاً نظام جمهوری اسلامی، هر چقدر هم ارتجاعی و قرون وسطایی باشد، نمی‌تواند به آن منجر شود که ما تاکتیک‌های مبارزاتی اپوزیسیون را بنا بر خصلت‌های رژیم تنظیم

کنیم، اپوزیسیون بودن ما بخاطر خصلت‌های ارتجاعی و واپس‌گرایانه و سرکوبگر رژیم است، اما اینکه چگونه راهی را برای مبارزه با این رژیم در پیش می‌گیریم، نه فقط به خصلت رژیم بلکه به این بستگی دارد که ما، یعنی اپوزیسیون در چه شرایطی و در چه موقعیتی قرار داریم و رژیم در کلیت خود در چه موقعیت و شرایطی قرار دارد.

خصلت‌های واپس‌گرایانه و ارتجاعی رژیم منجر به آن می‌شود که قاعده نظام روزبروز کوچک‌تر شود و روند کنده شدن مردم و توهم زدایی نسبت به آن ژرف‌تر شود روشن است که همه عناصر تشکیل‌دهنده نظام نمی‌توانند در همه مرحله‌های تاریخی همه سیاست‌های وجه غالب نظام را بر بتابند برای همین هم در جمهوری اسلامی علاوه بر وجود جناح‌های مختلف و مخالف هم، روند تمایز در همه سال‌های موجودیت آن در حال ژرف‌تر شدن بود، کمالینکه در بالاترین سطوح دولتی و رهبری یعنی نخستین رئیس‌جمهور و جانشین رهبر نیز این روند مشاهده شد و موجب بروز بحران‌های حادی گشت که برای کل نظام کران تمام شد.

نباید این انتظار را داشت که آرایش نیروهای درون و پیرامون حاکمیت دستخوش هیچ تغییر نماند و سیاست‌گذاری‌های حکومت همواره و در هر مقطعی مورد پذیرش و استقبال همه نیروهای اجتماعی قرار گیرد. حکومتی که پایه‌های اجتماعی آن در حال فروپاشی است و تنها به ارکان‌های سرکوب اتکا دارد، به شیوه‌های زورمداری در سیاست دست می‌یازد و خصلت‌های مافیایی به خود گرفته‌است، به دستگاهی برای ارضای منافع گروه‌های اقتدارگر و غالب تبدیل می‌شود و نمی‌تواند منافع تمام نیروهای شریک در حاکمیت را نمایندگی کند و بدین خاطر نیز در انزوای خود باعث تجمع نیروهای مخالفی می‌شود که با حرکت خود خواست‌های اجتماعی و سیاسی را فرمولبندی می‌کنند که می‌تواند در مقاطعی خاص به خواست عمومی تبدیل شود و به مثابه پیشروان حرکت‌های مردمی نقش مثبتی ایفا کند. معیار و ملاک ما برای داوری نسبت به واقعی و قابل اعتماد بودن این نیروها و محافل معیارهایی عینی و قابل رویت است. ما این نیروها را در حرکت‌های عملی‌شان می‌سنجیم، کمالینکه می‌توانیم مبانی نظری حرکتشان را نیز مورد بررسی انتقادی قرار دهیم، و تطابق حرف و عملشان را در معرض داوری عمومی قرار دهیم.

# از لابلای مطبوعات ایران

## گزینش و یادداشت: مانی پژمان

### اعضای ثابت و علی البدل کلوب شکنجه

روزنامه «فتح» پیش از تعطیل خود، در تاریخ ۳۱ فروردین ۷۹، در یادداشتی به قلم سعید پارسا می نویسد: «روح الله حسینیان در یک سال اخیر بسیار کوشیده است چهره ای بی طرف از خود نشان دهد. اما ناشی گری ایشان که در همان ابتدا در «چراغ» نمایانگر شد، هیچگاه به او فرصت چنین جایگاهی را نداده است. حسینیان در مراسم چهلیم شهادت سردار ابوالفتحی می گوید: اگر پرونده ترور حجاریان بیش از این در وزارت اطلاعات باقی می ماند دچار سرنوشت پرونده قتل‌های زنجیره ای می شد».

این یادداشت در افشای «کلوب شکنجه» در محافل مربوط به مافیای قدرت در قوه قضاییه اشاره کرده و می افزاید: «هم اکنون بر کسی پوشیده نیست که نه پرونده قتلها در اختیار وزارت اطلاعات است و نه پرونده ترور حجاریان. بلکه بیشتر به نظر می رسد، علت انحراف پرونده اول و احتمالاً پرونده دوم، نبود این دو پرونده امنیتی در اختیار وزارت اطلاعات است. وقتی که مدیران وزارت اطلاعات و افرادی از پایین دست و بیگانه بازداشت شده و در حالی که در اختیار این وزارت نبودند شکنجه می شوند تا جایی که نضر اول پرونده آن قدر تحت فشار است که بارها اقدام به خودکشی می کند. وقتی یک زن توسط بازجویان مرد آن قدر کتک می خورد که کلیه هایش از کار می افتد، همگی اعتراف به یهودی بودن می کنند (حال آن که یهودی شدن در مسلک یهودیان معنا ندارد و یهودی باید جد اندر جد یهودی باشد)، وقتی همسر سعید اسلامی اعتراف می کند ۱۲ بار به اسرائیل رفته است، وقتی همه به فساد اخلاقی اعتراف می کنند و... دیگر چه جای شک و شبه ای باقی می ماند که پرونده در دستگاه قضایی منحرف شده است؟ نکند آقای حسینیان معتقد است وزارت اطلاعات این کارها را کرده است؟! آیا آقای حسینیان از خود می پرسد که پرونده قتل‌های زنجیره ای که بی شک عامل بسیاری حوادث پدیدآمده از جمله فاجعه کوی دانشگاه و ترور حجاریان بوده، در دست اعضای «کلوب شکنجه» چه فرجامی پیدا کرده است؟ آقای حسینیان باید مطلع باشد که پرونده نه در ابتدا و نه در انتها در اختیار وزارت اطلاعات نماند. در ابتدا متهمان حدود ۵ روز در اختیار سپاه بودند. آیا آقای حسینیان از سپاه می پرسد که چرا بعد از دستگیری متهمان ترور بلافاصله آنها را تحویل وزارت اطلاعات نداده است؟ با چه مدارکی بلافاصله متهمان را شناسایی کرده است؟ و در زمان در اختیار داشتن متهمان چه برخورد و مذاکراتی با ایشان انجام شده است؟».

این یادداشت همچنین تصریح می کند: «خوشبختانه یا متأسفانه سابقه دستگاه قضایی در برخورد با ضاربان وزرای کشور و ارشاد، گروه‌های فشار، کوی دانشگاه، قتل‌های زنجیره ای و عامل شکنجه شهرداران، آن قدر درخشان است که جای اعتمادی در دل مردم باقی نگذاشته است. خوشبختانه از این جهت که مردم آگاهند و برای روشنگری احتیاجی به فرمایشات حسینیان نیست و تا سلف از بابت این که قوه قضاییه حاضر نیست پای خود را از موضوع «کلوب شکنجه» کنار کشد. به راستی چرا با مسئولان پیگیری پرونده قتلها و شکنجه گران برخورد نشد؟ هر چه بکنند نمکش می زنند...».

### جواب قلم، تفنگ نیست!

پس از انتشار بیانیه ارباب آمیز سپاه پاسداران که در آن مخالفین را تهدید به «خرد کردن ججمه با پتک انقلاب» کرده بود، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در پاسخ به سپاه، نامه سرکشاده ای منتشر ساخت که در فوق العاده ۳۱ فروردین ۷۹ روزنامه «صبح امروز» پیش از توقیف

چاپ شده است. در این نامه از جمله آمده است: «بیانیه صادره به نام شما این نگرانی را ایجاد کرده که مبادا سپاه که قهرمانی ها و افتخارات خود را در جنبه های جنگ با دشمن تا دندان مسلح، به ثبت و اثبات رسانده است، تا حد نظامیان چکمه پوش جهان سومی که قدرت خود را در سرکوب اهل قلم و بستن روزنامه ها و ایجاد رعب و وحشت می جویند تنزل دهد و گرنه، پاسخ کلمه، گلوله و جواب قلم، تفنگ نیست».

در بخش دیگری از این نامه آمده است: «مافیای قدرت، اینک می کوشد تا با بهانه کردن این گفته یا آن نوشته و در هماهنگی با دیگر عوامل خود در نهادهای گوناگون رسمی و غیر رسمی، اوضاع کشور را بحرانی و انقلاب و نظام را در معرض خطر استحاله یا واژگونی جلوه دهد و بدین وسیله زمینه را برای میلیتاریزه کردن محیط اجتماعی و سیاسی فراهم سازد... هرچند که مافیای قدرت، خود بهتر از هرکسی می داند که خیال خام کودتا در شرایط کنونی ایران جز آرزویی ابلهانه و بازی کودکانه نیست... مافیای قدرت دل در گرو تبدیل همه به محارب و اعمال و سلطه انحصاری خود بر کشور بسته است. آنان آزادی مردم و هرکس جز خود را خطری برای قدرت و ثروت بادآورده خویش می بینند و اینک که با اراده نظام و ملت، خویششان را در معرض فنا می یابند، ابایی ندارند که دیگران و از جمله سپاه را نیز در گردابی که خود فرو رفته اند، بکشانند». در پایان این نامه آمده است: «هشدار که مافیای قدرت از سپاه سرافراز ما نمونه ای همچون ارتش ترکیه و پاکستان در ذهن ایرانیان و جهانیان ترسیم نکنند و با قرار دادن شما در برابر ملت و اراده آن، آخرین کامسهای لازم را برای عملی کردن نقشه های کودتایی خود بر ندارد».

### گوبلزهای ناشی!

پس از توطئه اخیر تلویزیون جمهوری اسلامی (سیمای لاریجانی) در پخش گزینه شده صحنه هایی از کنفرانس برلین، برای لجن مال کردن آن، روزنامه های جنبه دوم خرداد پیش از توقیف خود، کارزار گسترده ای را علیه این نهاد برپا کردند. از جمله روزنامه «آفتاب امروز» در تاریخ ۳۱ فروردین ۷۹ در یادداشتی تحت عنوان فوق و به قلم کسری نوری نوشت: «اکنون به نظر می آید ماشین تبلیغاتی سیما نیز چند صباحی است که با کپی برداری الکن و تقلید ناشیانه ای از مدل رسانه ای گوبلز و دیکتاتوری پرولتاریا، سعی در تهییج و سازماندهی افکار عمومی برای وارد آوردن ضربه نهایی به پیکره اصلاحات دارد. اما واقعیت مغفول مانده نزد جناب لاریجانی و کارگردانان تحت امرش این است که ماشین تبلیغاتی گوبلز سالیان سال طول کشید تا تاثیرگذاری خود را از دست بدهد، اما چهره واقعی سازندگان این برنامه و دوستانش از صحنه گردانی کارناوال عصر عاشورا و پس از آن در برنامه چراغ برای افکار عمومی نمایان شد».

این یادداشت در بخشی دیگر تصریح می کند: «گوبلزهای ناشی در جام جم از درک این واقعیت عاجزند که پخش سخنان سخیف و اهانت های مردگان سیاسی متحرک علیه اصلاحات و اعتراف آنها به اینکه نباید به نسیم جنبش اصلاح طلبانه ای که اکنون در داخل ایران وزیدن گرفته امید داشت، نه تنها نقطه ضعفی برای پرچمداران اصلاحات و اصلاح طلبی در ایران به حساب نمی آید، بلکه نمایانگر همنوایی این عناصر مفلوک با مخالفان داخلی جریان اصلاح طلبی در انجام اقداماتی تخریبی و زمین گیرکردن دولت خاتمی است. به این ترتیب مضحکه ای که شب گذشته علی لاریجانی برپا کرد، بار دیگر نقاط مشترک فکری و عقیدتی اقتدارگرایان را با ورشکستگان فاسد سیاسی خارج از کشور نشان داد و مکر و حيله گوبلزهای ناشی جام جم را به آنها بازگرداند».



## جلو فتنه را ولو به قتل باید سد کرد!

نشریه «یالشارات الحسین» ازگان انصار حزب ا لله که چندینست در قطع جدید روزنامه ای منتشر و در نمازهای جمعه پخش می شود، در تاریخ ۲۲ فروردین ۷۹ دو مصاحبه با مدیر مسئول خود عبدالحمید محتشم درج نموده است که او در آنها به توضیح مواضع و دیدگاههای انصار حزب ا لله پرداخته است. فرازهایی از این دو مصاحبه را با هم مرور می کنیم:

محتشم در خصوص وضعیت فرهنگی کشور و مطبوعات معتقد است: «سیاست فرهنگی دولت بعضا احیا و ترویج منکرات است و بعضا از بین بردن معروفهاست و مصداقش را هم که شما در صحنه مطبوعات و سینما و کتاب می بینید. یک نشریه در اختیارشان قرار می گیرد، پولهایی هم از جاهایی مختلف به اینها می رسد که بعضا هم دولتی می باشد و بدین ترتیب یک فرد مفسد و منکرانی می شود خط دهنده به عموم مردم، و می شود فرهنگ ساز جامعه».

عبدالحمید محتشم در مورد راههای مقابله با چنین وضعی بر این باور است که: «منطق شهادت طلبی فقط برای جنگ با عراق که نبود، در فضایی که مسابقه مادی هست و هر کس به منافع خود تکیه دارد، اگر کسانی باشند از منافع شخصی خود بگذرند، اینها می توانند در تنظیم فضا برای دیگران هم موثر باشند. من معتقدم که اگر وضع به آنجا رسید، ما همانطور که در دفاع نابرابر، زمانی که مهمات، سلاح و آتش دشمن ما ده برابر ما بود، ما از بعضی از روشهای شهادت طلبانه ای که از خود داشتیم، توانستیم مکتب را پیش ببریم. ما به وظیفه خودمان عمل می کنیم و راه مبارزه با انحراف یا پیشبرد حق را صرفا در همین مجادلات قلمی نمی بینیم. می گویم جلوی این فتنه را باید سد کرد، ولو به قتل باشد. لذا در جنگ هم اینگونه بودیم که باید جلوی جنگ را گرفت ولو به قیمت شهید دادن باشد و ما برای پرداخت این بها حاضر هستیم. اگر زمانی به این صورت شد که عرصه بر ما تنگ شد، ما دست از جان می شویم و جور دیگر پای کار می ایستیم».

## اصلاحات اسلامی چه مقوله ایست؟

اقتدارگرایان که از عطش مردم برای اصلاحات آگاهند و دیگر قادر به مقابله مستقیم با خواست آنها نیستند، اخیرا به ترفند تازه ای روی آورده اند. آنان در نشریات وابسته به جناح خود اینگونه تبلیغ می کنند که نیاز مردم برای اصلاحات امری طبیعی است اما آنان خواستار اصلاحات «اسلامی و انقلابی» هستند و نه اصلاحات «آمریکایی»! از جمله محمد جواد لاریجانی یکی از اندیشه پردازان جناح راست که برادرش نیز رادیو و تلویزیون را به تیول این جناح تبدیل کرده است، در مصاحبه ای با هفته نامه «شما» ازگان جمعیت مولفه به تاریخ ۳ اردیبهشت ۷۹، به تئوریزه کردن این موضوع پرداخته و یادآور شده است که: «علامت اصلاح طلبی اسلامی، احیای امر به معروف و نهی از منکر و احیای سیره نبوی و سیره حضرت علی بن ابی طالب (ع) است. بنابراین در اصلاح طلبی اسلامی هدف زنده تر شدن دین و فراقیرتر شدن آن در همه ابعاد زندگی است. در مقابل، اصلاح طلبی آمریکایی سعی دارد حساسیت نسبت به ناهنجاریهای اجتماعی و فرهنگی را کاهش دهد و یک نوع عدم حساسیت را به اسم تسامح، همزیستی و تساهل را جانشین آن سازد. اصلاح طلبی آمریکایی عدم حساسیت را نسبت به منکرات ترویج می کند و نه تنها به دنبال احیاء سیره نبوی نیست، بلکه جدایی دین از سیاست را تبلیغ می کند که مروجان آن می گویند دین مسئله ای شخصی است و ضرورتی ندارد که احکام آن بر جامعه حکمفرما باشد».

نشریه «شما» با استقبال از سخنان محمد جواد لاریجانی، در همین شماره خود یادآور شده است که مردم خواستار اصلاحات اسلامی و انقلابی هستند، پاسخ دولت چیست؟ «شما» که سخنگوی جمعی از بازارهای پولدار است، خود را نماینده مردم جازده و در تقبیح دولت خاتمی می نویسد: «مردم با اصلاحات آمریکایی مخالفند و این مخالفت را روز ۲۳ تیرماه سال گذشته رسما اعلام کردند، اما برخی از گوشها حاضر به شنیدن فریاد

مردم نیستند. مردم دنبال اصلاحات انقلابی و اسلامی هستند، اگر ببینند دولتی شعار اصلاحات را سر می دهد اما عاجز از عمل به شعار خود است، حق خود می دانند که بر مطالبات قانونی خود پای فشارند و مقاومت و ایستادگی کنند».

البته نشریه «شما» روشن نکرده است که منظور از مردم چه کسانی هستند. آن اکثریت بزرگی که در انتخابات مجلس ششم دست رد بر سینه مافیای قدرت و از جمله جمعیت مولفه زدند و اینکار را اخیرا در دوره دوم همین انتخابات نیز تکرار کردند، یا کسانی دیگر؟ آیا این دست رد زدن به معنی بخشیدن عطای طرفداران «اصلاحات اسلامی» به لقایشان نبود؟

## خاتمی نباید درنگ کند!

هفته نامه «آبان» در آخرین شماره خود پیش از توقیف، به تاریخ ۲۸ فروردین ۷۹ مصاحبه ای با دکتر غلامعباس توسلی استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران انجام داده است. توسلی در این مصاحبه تصریح نموده است: «در شرایط کنونی اقتدارگرایان با تاخیر در اعلام نتیجه انتخابات مجلس ششم، ابطال برخی حوزه ها، احضار و حبس روزنامه نگاران و ایجاد جو ترور و وحشت دنبال اجرای سناریوی خاصی هستند که در جهت تضعیف روند اصلاحات است. تضعیف روند اصلاحات خواه ناخواه به رییس جمهوری نیز بر می گردد، لذا باید به عنوان شخص اول اجرایی کشور جدی تر عمل کرده و اگر موانعی بر سر راه می باشد آن را با مردم در میان بگذارد و به آنها بگوید که اوضاع از چه قرار است. بگوید که مثلا در پشت قضیه ترور حجاریان، یا تاخیر در اعلام نتیجه انتخابات، بازداشت روزنامه نگاران و... چه کسانی هستند و چه چیزی را دنبال می کنند».

دکتر توسلی در خصوص وظیفه گروههای درون حاکمیت در قبال دانشجویان، مطبوعات و روزنامه نگاران که زیر فشار شدید قرار دارند، می افزاید: «من فکر می کنم گروههایی مثل کارگزاران، خانه کارگر و مجمع روحانیون مبارز باید بدانند که پشتوانه شان همین جراید و اپوزیسیون می باشد. یعنی گروههایی که متاسفانه به اسم غیرخودی خوانده می شوند، آنها باید بیش از پیش از این گروهها حمایت کرده و صرفا هنگامیکه منافع گروهی خودشان به خطر می افتد، اقدام نکنند، بلکه در مقابل هرگونه اقدام ضداصلاحات جدی تر به دفاع از دانشجویان، روزنامه نگاران و اپوزیسیون بپردازند، چرا که هدف اقتدارگرایان این است که جبهه اصلاح طلبان را به خود مشغول کرده و آنها را یکی پس از دیگری از میدان به در کنند».

دکتر توسلی در مورد اقدامات قهری اقتدارگرایان معتقد است: «کسانی که ضد اصلاحات هستند نمی دانند، اصلاحات عمق مردمی پیدا کرده و به چند نفر بستگی ندارد. الان کل جامعه تشنه اصلاحات است و اقدام اقتدارگرایان شاید به ظاهر حمله به جبهه اصلاح طلبان باشد، ولی در واقع حمله به مطالبات مردم است که به حد انفجار رسیده و اگر نتواند خود را بیابد، نتایج ناخوشایندی برای آنها به بار خواهد آورد. البته اقتدارگرایان هر چه بیشتر در مقابل اصلاح طلبان اقدام کنند، بیشتر در باتلاق فرو می روند. این توفانی که اقتدارگرایان به پا کرده اند، هدف نهایی اش «شبه کودتا» ست، ولی چون مردم با اصلاح طلبان هستند، شکست خواهد خورد».

## هاشمی رفسنجانی و مردم سالاری

روزنامه فتح در تاریخ ۲۹ فروردین ۷۹، در یادداشتی با عنوان فوق و به قلم ناصر هاشمی، به بهانه مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام می نویسد: «پخش خبر تصویب طرح مستثنی شدن تحقیق و تفحص نهادهای زیر نظر رهبری توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام با تحیر همگان مواجه شد. طرح مزبور، نگرانی اهل نظر را از آن سبب فراهم کرد که ظاهرا مجمع تشخیص مصلحت برای خود دیگر حد و مرز قانونی قائل نیست و ظاهرا قائل به احصاء فقط برخی از اختیارات خود در قانون اساسی است. اگر تا کنون مجمع با حرکتی آهسته و... شانه به شانه مجلس شورا - اما بر خلاف قانون اساسی، اقدام به برخی قانونگذاری ها می کرد،

← اکنون با برداشتن گامی بلند و در تقابل صریح و جدی با اصل ۷۸ قانون اساسی (مبنی بر حق دخالت نمایندگان مردم در تمامی شئون مملکت) و به رغم مسبق به سابقه بودن تحقیق و تفحص از سازمانهایی از قبیل صداوسیما - که منجر به عزل محمد هاشمی شد و نیز بنیاد مستضعفان - که ظاهراً با اغماض دوستان ختم به خیر شد - نهادهای تحت نظر رهبری، منجمه مجمع تشخیص مصلحت را ورای اختیارات نمایندگان مجلس از بابت تحقیق و تفحص اعلام کرده است.

این مقاله می افزاید: "با نگاهی به جناح متعلق اکثریت اعضای مجمع - که در انتخابات اخیر دست رد مردم بر سینه اشان نواخته شد - چنین رایبی چندان هم غریب به نظر نمی رسد. اما عجیب آنجاست که رئیس مجمع تشخیص مصلحت که طی سالهای اخیر صرفاً از مشروعیتی حکومتی برخوردار بود و برای به دست آوردن مشروعیت اجتماعی، با اقداماتی سنگین خود را به عنوان نامزد نمایندگی مجلس وارد صحنه مبارزات انتخاباتی کرد، طرح مزبور را تایید کرده است. هاشمی رفسنجانی نیز، ظاهراً به منظور استظهار به پشتیبانی ملت و نیز بنا به اظهار خود مبنی بر همکاری با دولت برای قانون گذاریهای خوب؛ خود را به عنوان نامزد انتخاباتی مجلس مطرح کرده به نظر می رسد که وی یک بار دیگر به اهمیت رای مردم پی برده، به دنبال جلب آرا مردم است. اما، حوادث بعدی نشان داد که ایشان چندان هم با رای مردم بر سر مهر نیامده است. نخستین نشانه، برخورد با رای منفی حدود ۷۵ درصد انتخاب کنندگان تهرانی به وی بود. تعارفات ایشان در مورد احترام به آرا مردم، در مکتوباتی مطرح شد. حال آنکه ایشان می توانست با قدرتی که در ساختار سیاسی داراست، شورای نگهبان را ملزم کند که لااقل آرا وی را به طور کامل شمارش کنند تا حقوق دیگران پایمال نشود. نشانه دیگر، مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت است که نه فقط خلاف صریح متن قانون اساسی و به عنوان میثاق میان ملت و حکومت - است که بر ضد اصول دموکراسی نیز می باشد. به این ترتیب و در حرکتی دیگر، وی ناپابیندی خود را به حق مردم در مداخله در تمامی شئون زندگی اجتماعی خود، ابراز داشت."

### ضرورت رفتار عقلانی در حوزه سیاست

پس از اولین تضییقات دادگستری علیه مطبوعات، میزگردی از طرف برخی از چهره های دوم خرداد برای بررسی این موضوع تشکیل شد که در آن افرادی چون عباس عبدی، عمادالدین باقی و کامبیز نوروزی شرکت داشتند. روزنامه «مشارکت» نیز که چند روز پس از این میزگرد به سرنوشت بقیه روزنامه های دوم خردادی مبتلا شد، در یکی از آخرین شماره های خود پیش از تعطیل، ۳۱ فروردین ۷۹، اقدام به درج مطالب مطروحه در این میزگرد نموده است. عباس عبدی در این میزگرد تصریح نموده است: "در حوزه سیاست فقط رفتار عقلانی است که می تواند پاسخگو باشد و رفتار ارزشی در این حوزه جزو استثنائات قرار می گیرد. سیاست، اوج بروز عقلانیت است. از دید عقلانی جناح راست با هدف باقی ماندن در قدرت عمل می کند و برای حفظ قدرت ممکن است کسی را بکشد یا دستگیر کند، تا اینجا این مساله می تواند عقلانی باشد. اما مساله این است که این جناح برای رسیدن به قدرت این کار را نمی کند. رفتارهای سالهای اخیر این جناح، عقلانی و برای رسیدن به هدف نیست و نمی تواند باقی ماندن در حوزه قدرت را تقویت کند. وقتی انتخابات برگزار می شود، با نتیجه اش اینگونه برخورد می کنند. این نشان می دهد که یک پای این عقل می لنگد. هزینه ای که این جناح برای برخورد با روزنامه سلام پرداخت هزینه کمی نبود، معلوم نیست وقتی خدا عقل را تقسیم می کرد اینها کجا بودند در حالی که خدا هیچ چیز را عادلانه تر از عقل تقسیم نکرده است. تصویب قانون مطبوعاتی که چند هفته دیگر مورد بازنگری قرار می گیرد از لحاظ عقلانی چه توجیهی دارد؟"

عبدی در بخش دیگری از سخنان خود در این میزگرد می افزاید: "کسانی امروز به نام جبهه، سنگ رزمندگان را به سینه می زنند که بعید می دانم جنگ را به یاد داشته باشند. ما حاضریم با این افراد در مورد

سوابق جبهه و جنگ افراد دو طرف صحبت کنیم، مثل آقای مصباح که نه سابقه انقلابی دارد و نه در جنگ شرکت کرده و آدمی است که در ماشین ضدگلوله می نشیند و هل من مبارز می طلبد و با این وضع مهمترین وظیفه اصلاح طلبان، اصلاح این جماعت است. بدون اصلاح آنها امکان ندارد که مملکت روی خوش ببیند و ندیده گرفتن این جماعت مشکلی را حل نمی کند."

### سئوالات اساسی

سید ابراهیم نبوی، طنز نویس مشهور، در یکی از آخرین شماره های روزنامه «عصر آزادگان» پیش از تعطیل آن، طنز شیرینی در چهل ستون درج نموده است که با هم بخشی از آنرا مرور می کنیم. نبوی می نویسد: در رابطه با این که در سالهای اخیر سئوالاتی به ذهن مردم می رسد که در سالهای گذشته به ذهن مردم نمی رسید و ممکن است در سالهای آینده هم به ذهن مردم نرسد و با توجه به اینکه آدم می تواند به هر سئوالی هر جوابی بدهد، یک مسابقه هشت سئوالی چهارجوابی جهت افزایش سطح گفتمان ملی پیشنهاد می شود. لطفاً اگر دلتان خواست به این سئوالات پاسخ بدهید و اگر دلتان خواست به خودتان جایزه بدهید.

\* \* \*

(۱) چرا مستولان مملکت به رئیس جمهوری که ۴۰ درصد آرای مردم را به دست می آورد بیشتر اعتماد دارند تا رئیس جمهوری که ۸۰ درصد آرا را به دست می آورد؟

\* چون ۸۰ درصد بیشتر از ۴۰ درصد است

\* چون ۴۰ درصد بیشتر از ۸۰ درصد است

\* چون چاقو دسته خودش را نمی برد

\* هر سه پاسخ غلط است

(۲) چرا ۲۰ درصد مردم نماینده تمام مردم اند ولی ۸۰ درصد مردم نماینده مردم نیستند؟

\* چون به شما هیچ ربطی ندارد

\* چون اگر حرف زیادی بزنید، می زنیمت توی سرتان باد کنید

\* چون دلمان می خواهد

\* چون ۸۰ منهای ۲۰ می شود ۳۰

(۳) چرا چند نفر آدم برای حفظ مصلحت ۶۰ میلیون نفر، آرای ۵۰ میلیون نفر از آنها را ندیده می گیرند؟

\* چون کار دیگری نمی توانند بکنند

\* چون کار دیگری می توانند بکنند، اما نمی کنند

\* چون شش ماه هم شش ماه است

\* چون یک سال هم یک سال است

(۴) چرا هروقت مردم احساس پیروزی می کنند فوراً عده ای مردم را تهدید می کنند یا بعضی ها تصادفاً می میرند؟

\* چون مردم نباید احساس پیروزی کنند

\* چون تصادفی است

\* چون عمدتاً تصادفی است

\* چون تصادفاً عمدی است ...

(۵) چرا در این مملکت هر وقت ملت حال می کنند، عده ای حال مردم را می گیرند؟

\* ملت غلط می کنند حال می کنند

\* ملت اشتباه می کنند حال می کنند

\* دلشان می خواهد

\* شبیه این سؤال در سئوالات قبلی آمده بود

\* \* \*

نتیجه گیری اخلاقی: سیاست پر است از سئوالات اساسی و پاسخ های بی اساس.

اگر اکنون همه در انتظار گشایش مجلس ششم و آغاز کار آن هستند و امیدوارند این ارگان که یکی از قوای نظام است و حتی کسانی که در حوزه های مختلف تعداد رای کافی کسب کرده اند از صافی شورای نگهبان رد شده اند بتوانند به روند اصلاحات جامعه قانونی بپوشانند، این امر موید آنست که چنین امکانی در شرایط حاضر عینی و تنها امکان در دسترس مردم است. شاید در صورت واکنش شبه کردتایی راست گرایان برای لغو انتخابات و یا در صورت معاشات بیش از حد جناح های دوم خردادی و بروز شکاف در این جنبه آرزوی مردم در عملی شدن اصلاحات برآورده نشود، اما این نمی تواند به معنای آن باشد که چنین امکانی وجود خارجی ندارد و وظیفه ای در پشتیبانی از این امکانات بعهدۀ ما نیست. شاید گفته شود چه انگیزه ای اصلاح طلبان را واداشته است راه دیگری جز راه مرسوم در جمهوری اسلامی بجویند و به دنبال راه حل های آزادی خواهانه ای برای برخورد با معضلات جامعه بگردند شاید انگیزه بسیاری از اصلاح طلبان واقعا هم انجام اصلاحات برای تداوم حیات نظام باشد و هنوز هم در چارچوب هایی که قانون اساسی معین کرده چاره جویی می کنند، اما باید توجه داشت عملکرد این محافظ دارای کدام پیامدهای عینی است و مسیر حرکت جامعه را به کدام سوی رهنما می شود. اصلاح طلبان از خارج از نظام به فکر اصلاح نظام نیافتاده اند، در داخل نظام و با مشاهده ناکارایی ارگان ها و ناکارآمدی راه کارها و با تاثیر گرفتن از جنبش مردمی که در خارج از نظام در حال شکل گیری است اصلاحات را راه نجات نظام می دانند و به این نتیجه رسیده اند که اگر برای مشارکت های مردمی جایی باز نکنند، جنبش مردمی به جنبش نفی مبانی نظام تبدیل خواهد شد و دیگر موضوعی برای اصلاح باقی نمی ماند.

برخی ها از هم اکنون بدون آنکه مسئله قدرت حل شده باشد و اپوزیسیون حتی توانسته باشد نقشی حتی حاشیه ای در حرکت های اصلاح کرانه داشته باشد مسئله بازخواست از کسانی را در مرکز تاکتیک سیاسی خود قرار می دهند که اکنون به علت این حرکت ها خود قربانی تعقیب و پیگرد و سرکوبی قرار گرفته اند که شاید خود در گذشته از مجریان آن بوده اند. حافظه تاریخی یک ملت که مصیبت های فراوانی را در بیست ساله اخیر از سر گذرانده است دقیق است اما عادل نیز هست و می تواند افراد را با بیوگرافی های متفاوتشان مورد داوری تاریخی قرار دهد.

بهزاد نبوی، محمد سلامتی، محمدعلی نجفی و محمدرضا خاتمی شرکت دارند، گرچه اگر مذاکراتی وجود داشته است به بیرون درز نکرد، اما علی خامنه ای در این ملاقات نطق باز هم شدیدالحنی ایراد کرده است و ضمن حمله به مطبوعات اصلاح طلب که «فضای کشور را به دست ضد انقلاب سپرده اند» و «عرصه را بر انقلابیون تنگ» کرده اند، از حضار می خواهد که در «روش» خود نسبت به آنها «بازنگری» کنند. وی در این نطق، هماهنگ با اردوی محافظه کاران به کنفرانس برلن حمله می کند و آنرا توطئه می خواند. علی خامنه ای می گوید در این نطق کم ترین امتیازی برای اصلاح طلبان قائل نشود. وی درحالیکه آنها را معتقد به اسلام و انقلاب و امام می نامد، بلافاصله از آنها انتقاد می کند که در برابر مخالفت ها و دشمن ها «به طور شفاف و روشن» موضع گیری نمی کنند و تفاوت آنها را با بقیه «نامحسوس» ارزیابی می کند. وی در این نطق شدیداً «حضور عناصر ضدانقلابی و مخالف» را در مطبوعات مورد حمله قرار می دهد که «هر روز موجبات نگرانی و تشویش افکار عمومی را فراهم می کنند» و «جنجال و غوغا» به راه می اندازند.

وی در پایان، تسوری معروف محافظه کاران را تکرار می کند که این «جنجال های» سیاسی «مانعی بر سر راه اصلاح امر اقتصادی کشور است» و از مطبوعات و مسئولان می خواهد که «بدون توجه به این مباحث به دنبال اصلاح وضع اقتصادی مردم باشند».

حمله جدید مطبوعات محافظه کار به قصد ابطال انتخابات تهران، شایعات پی در پی درباره استیضاح مهاجرانی در مجلس حذف وزیر ارشاد را برکناری وی از طرف خاتمی ارزیابی می کند و سرانجام نطق سردار رضائی دبیر شورای امنیت مبنی بر اینکه ولی فقیه از همه وزرای خاتمی راضی هستند جز وزیر ارشاد، علامت آشکاری است که نشان می دهد در سناریوی جدید تعرض به جنبش اصلاحات، افراطیون نه فقط هژمونی جنبه را به دست گرفته اند، بلکه توانسته اند عناصر فراجناحی را نیز به درون جنبه کشانده و به این ترتیب، تمام ظرفیت های بالقوه و ذخیره را به میدان آورند. گذاشتن تمام تخم مرغ ها در یک سبد، معنایی جز تصمیم به نبرد نهائی ندارد.

با اینحال میان تصمیم به نبرد نهائی و پیروزی احتمالی در آن، فاصله های معناداری وجود دارد که در آن، توان و آرایش و هوشمندی اردوی مقابل، نقش تعیین کننده ای ایفا می کند.

## گران بخشی

آفتاب را به تو نمی دهم  
تا خرده خرده بشکافی اش،  
و از آن هزار ستاره بسازی.

ماه را به تو نمی دهم  
تا به خاطر کوه نور،  
دریای مروارید را انکار کنی.

ستاره ها را به تو نمی دهم  
تا بگویی خوشا شبهای بی مهتاب.

آسمان را به تو می دهم  
تا ندانی که چه باید کرد!

نشریاتی که در فاصله انتشار دو شماره اخیر راه آزادی به دست ما رسیده اند:

- \* اتحاد کار، ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره های ۷۱ و ۷۲
- \* انقلاب اسلامی، شماره های ۴۸۶ و ۴۸۷
- \* ایل گون، نشریه مستقل ترکمن، شماره ۱۳
- \* پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، شماره ۲۸
- \* دنا، نشریه سیاسی - فرهنگی - ادبی - هنری، شماره ۲
- \* راه کارگر، ارگان مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران، شماره ۱۶۴
- \* کوردستان، ارگان مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، شماره های ۲۸۱ و ۲۸۲
- \* نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره های ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲
- \* نگاه، نشریه کانون پژوهشی نگاه، دفتر پنجم

کمکهای مالی دوستان عزیز رسید،  
متشکریم:

- \* باوفا از سوئد ۱۰۰۰ کرون
- \* داور از سوئد ۵۰۰ کرون



## سروش و گفتمان جدید روشنفکران دینی

### مقدمه

پس از انتخاب خاتمی و از فردای آن، ما با حضور نشریات و روزنامه های بیشمار روبرو شدیم که در گسترش فضای بحث و گفتگو و استقرار نهادهای مدنی و ارتقاء آگاهی هموطنانمان نقش سهمی ایفا کرده اند. بسیاری از سردمداران نشریات موسوم به دوم خرداد، به دلیل حضور گذشته اشان در نهادهای برخاسته از نظام و نزدیکی فکری با آن، به نقاط قوت و ضعف آن آشنا بودند و پس از سرخوردگی از مبانی فکری آن، به نقادان جدی آن تبدیل شده اند و از آن پس با حضور گسترده در نشریات یومیه، مشکلات عملی و نظری خاصی برای جمهوری اسلامی آفریدند. بازداشت های پیاپی و محکومیت و زندانی شدن نیز نه تنها باعث کناره گیری آنان از صحنه روشنفکری نگردیده است، بلکه هر کوی و برزنی را تبدیل به تریبونی جهت برملا کردن عمل کردهای غیردموکراتیک جمهوری اسلامی کرده است (رضا تهرانی کیان ۳۳، صفحه ۶۲). از میان این افراد می توان از شمس الواعظین، جلاتی پور، تهرانی، رخ صفت و کنجی نام برد که با روش های خاص خود از کوشندگان جدی فضای فرهنگی جامعه ی ما می باشند. اکنون این ستوال مطرح می شود که این روشنفکران به همراه عده ی کثیر دیگری از قبیل علوی تبار، حجابریان، فراست خواه، محمدی و نراقی کجا و به چه فعالیت هایی مشغول بودند؟ هدف این نوشته بررسی سردمداران جریان موسوم به دوم خرداد نیست. تنها تلاش می کنم تا به این مسئله از زاویه ی دیگری برخورد کنم.

اگر بپذیریم که در پدید آوردن فضای کنونی، روشنفکران دینی نقش اساسی بازی کردند، لازم است تا درباره نقش آنان در گسترش فرهنگ و عقاید مدرن و تلاششان در آشتی دین و دموکراسی و سنت و تجدید کمی تامل گردد و در عین حال به این پرسش پاسخ داده شود که اینان کجا بودند؟ تحت تاثیر چه عواملی تحول یافتند؟ ازکی به چنین رویکرد تازه ای دست یازیدند؟ از چه جریان فکری و از چه اندیشمندانی تغذیه می کنند؟

قضیه جدا شدن این روشنفکران از فضای حاکم بر جمهوری اسلامی، به میانه سالهای دهه ۶۰ برمی گردد، زمانی که کیهان فرهنگی سابق به تریبونی برای بخش عقاید نواندیشان دینی تبدیل شد و در شماره های مختلف آن روشنفکران دینی با مواضع مختلف به بحث و گفتگو با یکدیگر مشغول شدند. از جنجالی ترین این مباحث، نوشته های سروش و نقدهای مستقیم توسط صادق لاریجانی و غیرمستقیم توسط رضا داوری را می توان نام برد. این امر باعث دخالت نماینده آقای خامنه ای در کیهان فرهنگی شد و مسئولین اصلی آن به این دلیل از کیهان فرهنگی کناره گرفته و در سال ۱۳۷۰ به تاسیس نشریه کیان همت گماردند و هدف تاسیس آن را تلاش جهت گسترش فضای بحث و گفتگو میان روشنفکران قرار دادند. در این نشریه بود که کم کم نقد و بررسی بسیاری از مبانی فرهنگی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی آغاز شد و روشنفکران لاتییک و دینی وارد دادوستد آراتی شدند (کیان شماره ۱). کنجی، محمدی، علوی تبار، فراستخواه، نراقی و بسیاری دیگر در این نشریه عقاید خود را درج کردند. در میان این روشنفکران سروش از جایگاهی بس ویژه برخوردار است، چرا که اولاً نقشی سهمی در مشروعیت روشنفکران دینی پس از انقلاب بازی کرده است، ثانیاً با طرح آرا خود در تحولات روشنفکران دینی موثر بوده است و بعضی از سردمداران جریان موسوم به دوم خرداد، در پرتو نوشته های سروش و دیالوگ با او تحول یافته اند، ثالثاً با شناخت دقیق از منطق حاکم بر حوزه های رسمی دین و نقد مبانی آن در رویگردانی بسیاری از جوانان از اسلام سنتی و انقلابی، نقش سهمی بازی کرده است و با چنین تلاش هایی در گسترش فرهنگ دموکراتیک و گشایش فضای سیاسی ایران بسیار موثر بوده است. زندگی او و تحولات فکری اش آینه ای برای دیدن تحولات بسیاری از روشنفکران دینی ما می باشد و شایسته است تا درباره زندگی و آثارش تحقیقات همچنان ادامه یابد. این نوشته تلاشی کوچک جهت معرفی او و تحولات فکری اش می باشد و جنبه توصیفی بر تحلیلی غلبه داشته چرا که خود من هنوز جز مقاله والاویکی که آن هم به زبان انگلیسی و برای

خوانندگان غربی نوشته شده، نوشته مستقلی درباره زندگی و تحولات فکری او ندیده ام و این قدم کوتاه و آغاز راه مسلماً با لغزشهای زیادی همراه خواهد بود.

از زمانی که سروش قبض و بسط را نوشت، تا کنون نوشته هایش مورد نقد و سنجش و داوری های بی شمار واقع شده است و به جرئت می توان گفت که بسیاری از نظریاتش امروز بخشی از فرهنگ عمومی حوزه روشنفکران دینی است. ولی این را نباید حمل بر پذیرش بی چون و چرای عقاید و افکار او دانست. به نظر من امروز در قبال تلاش های فکری او، با چند رویکرد روبرو هستیم.

### بسیاری از نظریات سروش، امروز بخشی از فرهنگ عمومی حوزه روشنفکران دینی است.

نخست افرادی که از مدافعان سرسخت عقاید و اندیشه های او هستند و وفاداری خود را به او همیشه و همه جا اعلام می دارند. این افراد همان طور که اشاره شد نخست در کیهان فرهنگی فعالیت خود را آغاز کردند و در پی اختلاف با نماینده رهبری در کیهان فرهنگی از آن جدا شده و نشریه کیان را پایه گذاری کردند و پس از چند سال و مشخصاً در فردای انتخاب خاتمی، به فعالیت روزنامه نگاری پرداختند. از میان این افراد می توان از رضا تهرانی، شمس الواعظین و جلاتی پور نام برد (جلاتی پور، کتاب پس از دوم خرداد).

دوم کسانی که ادعای پیروی از او در عین نقد بعضی از جنبه های افکار او را دارند. این روشنفکران با تکیه بر کاوش های نظری سروش، در صدد طرح مسائل جدید می باشند. در این طیف می توان از نراقی، کنجی و علوی تبار نام برد (شماره های مختلف کیان).

سوم دیندارانی که در عین باور به تعدد و مخالفت با دینداری فقهی، انتقادهایی به نظریات سروش درباره مسئله ایدئولوژی دارند (پیمان، کیان شماره ۵) و (اشکوری، کتاب «شریعتی، ایدئولوژی، استراتژی» ) و یا مدافع اسلام سنتی و مخالف روایت روشنفکری از دین هستند (داوری، ملکیان و تا حدی خرمشاهی) و یا نظریات او را نفی دین می دانند (صادق لاریجانی).

چهارم کسانی که نه اصالتی برای اندیشه های او قائلند و نه کوچکترین نوآوری در آثار و عقاید او می بینند و حرکت او را برای نجات دین در عصر مدرنیته می دانند. از این میان می توان از باقر موسوی (نقطه شماره ۸) و جواد طباطبائی (ابن خلدون و علوم اجتماعی) نام برد.

سرانجام باید از نوشته های انتقادی در داخل و خارج ایران نام برد که در تلاش فهم اندیشه های او در عین نشان دادن محدودیت های آن هستند. در این گروه با نوشته کسانی چون فرهاد خسروخاور، آزاده کیان و یان ریچارد به زبان فرانسه و نوشته های محمدی، صالح پور و فراستخواه روبرو هستیم.

سروش بر این چند گروه با ابعادی متفاوت تاثیر نهاده است. اکنون برای شناخت این چهره شاخص حوزه روشنفکری دینی، نخست نگاهی به زندگی او خواهیم انداخت و سپس به بررسی تحولات فکری او خواهیم پرداخت.

### سروش کیست؟

درباره محیط خانوادگی، تحصیلات و تحول فکری او اطلاعات زیادی در دست نداریم. در نوشته های گوناگون و در مصاحبه های مختلفش با روزنامه های ایران نشانه هایی هر چند پراکنده درباره زندگیش می یابیم که کمکی جهت شناخت هر چند جزئی او به ما می کند. در آذر ماه سال ۱۳۲۴ در تهران تولد یافته است و تحصیلات دبیرستانی را در مدرسه علوی گذرانده است. این مدرسه به دلیل تلفیق تحصیلات مدرن و آموزش ←

دین نقش اساسی در شکل گیری فکری و فرهنگی کسانی داشت که یا همچون خرازی، حداد عادل و نعمت زاده وارد نظام جمهوری اسلامی شدند و یا همچون حیاتی، ابریشمی، خدائی و احمدی علون آبادی وارد سازمان مجاهدین خلق شدند. در این دوران چند صباهی نیز تحت تاثیر انجمن حجتیه بود و در درسهای آیت الله حلبی در نقد کتاب «ایقان» میرزا حسینعلی مطب به بهاء الله شرکت کرد، اما مدت زیادی آنجا نماند چرا که آموزش های انجمن جوبلگویی پرسشهای بی شمار او در مورد مسائل دینی نبود و ترجیح داد تا از انجمن خارج شده و وقت خود را صرف آموزش قرآن و نهج البلاغه گرداند، اما حرمت آیت الله حلبی را تا آخر عمر نگه داشت و در مجلس ترحیم او به همراه فرزندش شرکت کرد (جامعه، شماره ۱۰۰). سال آخر دبیرستان او مصادف با قیام ۱۵ خرداد گردید و از آن سالها با نام و یاد امام آشنا گردید. پس از رهایی او، در خیل مشتاقان و هواداران، برای دیدارش به قم رفت و برای نخستین بار از نزدیک او را دید. در دوران دانشجویی با خواندن کتاب حکومت اسلامی امام، در سلک مقلدان او درآمد و این عشق و علاقه تا مرگ امام ادامه داشت، چرا که در فردای فوتش او را «آفتاب دیروز و کیمیای امروز» و «پیام آور عزت مسلمین» نامید. در دوران دانشجویی که مصادف با پایان سالهای ۴۰ و آغاز سالهای ۵۰ بود همچون بسیاری از دانشجویان مسلمان به حسینیه ارشاد رفت و به سخنان شریعتی، مطهری و دیگر روشنفکران مسلمان گوش فراداد و بعدا مقالات بسیاری را به این دو اختصاص داد و از آنها به همراه امام همچون محبوبانش نام برد. در اسفند ۱۳۵۱ پس از تحصیل در رشته داروسازی به انگلیس رفت و به تحصیل در شیمی و فلسفه آنالیتیک پرداخت. در این سفر چهار کتاب را با خود داشت: اسفار اربعه صدرالدین شیرازی، اللمحه فیضا فیض کاشانی، مثنوی مولانا و دیوان خواجه حافظ شیرازی. اولی خوراک عقل و آن سه خوراک دل او بودند. علیرغم اقامت در انگلستان، رشته انیس او با آن آموزگاران خاموش هیچگاه گسسته نشد (قصه ارباب معرفت) و کتاب قصه ارباب معرفت ادای دینی به همه آنان جز صدرالدین شیرازی است. دوران اقامت در آن کشور، نقش مهم و اساسی در شکل گیری نظری و فلسفی او بازی کرد، چرا که در کنار تحصیلات دانشگاهی در حوزه علوم، به آموختن فلسفه پرداخت و تحت تاثیر فلسفه غرب و مخصوصا اندیشه سیاسی پوپر قرار گرفت و پس از ورود به ایران، به ایرانی کردن بسیاری از مباحث پوپر همت گماشت. از این دوران تا زمان انقلاب، نوشته ای کوتاه درباره «فلسفه و علم» انتشار داد و جزوه «نهاد ناآرام جهان» را جهت فهم مفهوم حرکت جوهری نزد ملاصدرا نوشت. با انتشار مقالات قبض و بسط، حضور خود را در صحنه روشنفکری اعلام کرد و از آن پس به یکی از چهره های شاخص روشنفکری دینی تبدیل شد. پس از این معرفی کوتاه، نگاهی به تحولات فکری او خواهیم انداخت.

### تحول اندیشه سروش

برای بررسی تحول اندیشه سروش، ما به یک دوره بندی که متناسب با موضوعات مورد پژوهش اوست دست می زنیم. به این لحاظ ما چهار دوره را که هر دوره متناظر با یک موضوع خاص است از هم تفکیک می کنیم.

الف. نقد مارکسیسم

از سالهای ۵۰ تا آستانه انقلاب، در انگلستان و چند سال پس از آن در ایران، سروش با بهره گیری از نوشته های متفکران لیبرال و مخصوصا پوپر به نقد اندیشه مارکسیستی و روایت های وطنی پرداخت. در فضای ایران قبل از انقلاب، اندیشه مارکسیستی مخصوصا در روایت های ساده شده آن در میان روشنفکران بسیار رواج داشت و کوچکترین چون و چرا در آن با انگ ضد مارکسیستی یا طرفدار بورژوازی طرد می شد. در چنین فضایی سروش به نقد بسیاری از باورهای روشنفکران ایرانی پرداخت که ماحصل آن سه جلد کتاب «دیالکتیک»، «دانش و ارزش» و «دگماتیسم نقاب دار» است. در کتاب دیالکتیک نه تنها تامین قوانین دیالکتیک را امری محال دانست، بلکه با بهره گیری از مفهوم ابطال پذیر پوپر، دیالکتیک را ابطال ناپذیر و در نتیجه بیرون از حیطه نظریه های علمی دانست. در این کتاب به نقد روایت های وطنی کاربست دیالکتیک نزد سازمان مجاهدین خلق و بنی صدر پرداخت. در کتاب دانش و ارزش به نقد علمی بودن مارکسیسم و تلاش جهت بنیان نهادن اخلاق بر علم پرداخت و داروینیسیم اجتماعی موجود در مارکسیسم را به نقدهای جدی کشید و سرانجام در کتاب دگماتیسم نقاب دار داوری تاریخی مارکسیست ها را درباره اجتماعات بشری

نقد کرد. ولی متأسفانه نوشته های علیرغم نکات بدیع و روشنگرانه اش به دلیل فضای مارکسیست زده آن دوران مورد عنایت روشنفکران واقع نگردید. از زبان یکی از شاگردان مطهری می خوانیم که استادش با نوشته و استدلال کتاب دگماتیسم نقاب دار موافقت نداشته است.

ب. نقد معرفت دینی و فهم مسلمین از دین

سروش پس از ورود به ایران مدتی نیز به فعالیت های فرهنگی و بعضا سیاسی خود ادامه داد و حتا مدتی نیز عضو کمیته انقلاب فرهنگی بود هرچند خود معتقد است که «ورودش به ستاد انقلاب فرهنگی به منزله یک عضو متعارف جامعه بود آنهم از طرف رهبری مشروع یک انقلاب مردمی به خاطر کاری مشروع که عبارت باشد از تغییر نظام آموزشی دانشگاهها» و مدعی است «که علوم انسانی را از چنگال پاره ای از کژاندیشان رها کند و دروسی چون فلسفه علم و فلسفه دین را در دانشگاهها برای اولین بار تاسیس کرد و پس از چندی فعالیت از آن نهاد استعفا داد و از سال ۶۲ تا کنون هیچ پست دولتی نپذیرفته است» (رازدانی و روشنفکری و دینداری ص، ۳۸).

### به دلیل فضای مارکسیست زده سالهای ۵۰، متأسفانه نوشته های سروش علیرغم نکات بدیع و روشنگرانه اش مورد عنایت روشنفکران واقع نگردید.

از این سالها باتوجه به مشکلات و معضلاتی عملی و نظری که جمهوری نوپای ایران با آن روبرو بود، به اندیشیدن درباره مبانی فقهی و دینی کسانی که بر اریکه قدرت سوار بودن پرداخت و ماحصل تلاش های خود را نخست به صورت سلسله مقالاتی در کیهان فرهنگی سابق تحت عنوان قبض و بست تئوریک شریعت انتشار داد. اگر نقد مارکسیسم پژواکی در میان روشنفکران ایرانی برنیانگیزد، نقد مبانی معرفت شناختی علوم دینی با واکنش شدید حوزه های رسمی دین مواجه گردید و آیت الله ها و حجت الاسلام ها یکی پس از دیگری سربرآوردند و در این نظریه «ختم دیانت»، «حمله غرب»، «نابودی ولایت» و «عصری کردن دین» را دیدند و قوای مادی و معنوی خود را در نقد و نفی چنین نظریه هایی به کار گرفتند. برای آشنایی کسانی که این کتاب را مطالعه نکرده اند شاید گفتن تزه های اساسی آن لازم بیاید. در این کتاب سروش نه در هیئت متکلم دینی بلکه از منظری معرفت شناسانه به تاریخ دین و علوم دینی پرداخته و مبانی معرفت شناسی آن را مورد ارزیابی سنجش گرانه خود قرار داده است. سه ایده محوری قبض و بست را می توان این چنین خلاصه کرد:

۱. غیر تقدسی بودن علوم دینی و جدایی میان دین و معرفت دینی

اگرچه قرآن کتابی مقدس و تحریف ناپذیر است، اگرچه قرآن به محمد وحی و از سوی کاتبان به ما رسیده است و قلب محمد محل نزول وحی است و همه اینها به حوزه امور قدسی متعلق اند، ولی اندیشه های انسانی و تلاش مسلمانان در طول تاریخ برای فهم ظاهری و باطنی قرآن هیچ قدسیت ندارد. به عبارت دیگر هیچ مسلمانی، متفکری و فیلسوفی نمی تواند فهم خود را از دین مقدس و هر نوع برخورد با آن را مخالفت با دین و اسر قدسی بدانند. به عبارت دیگر همه معارف انسانی ساخته انسانهای خطاپذیر و غیر معصوم بوده و در نتیجه زمینه نقد و امکان گذر از آن برای همه به شرط رعایت اصول علمی و روشمند امکان پذیر است.

۲. شرایط علوم دینی با دیگر علوم ویا اصل دیالوگ علوم

سروش با مددگیری از تاریخ علم و فهم مومنان از تحول علمی، تاثیر این تحول را در فهم دینی نشان می دهد. به نظر او تحول در هندسه معرفت علمی و ظهور عقاید تازه باعث تحول در معرفت دینی و فهم مومنان از دین می گردد. کافی است ما به تاریخ تحول معرفت دینی در این صد سال گذشته کمی بیناندیشیم. سلطه علم باعث گسترش و اشاعه روایتی از دین بر بنیای نظریات علمی شد و سازکاری دین و علم را در جامعه ما رواج داد که شاخص آن اشخاصی همچون یدالله سعابی و سپندس بازرگان هستند. سلطه مارکسیسم باعث رواج روایت دیگری از دین شد که تاثیر آن را بر بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق و شریعتی از یک سو و علامه طباطبائی و مرتضی مطهری از سوی دیگر می بینیم. همانطور که امروزه نیز با گسترش گفتمان جدیدی در حوزه سیاست و اداره جامعه روبرو هستیم که در محیط های دینی تاثیر خود را گذاشته است.

اگر واژه فهم را از این عنوان برداریم بسیاری از انتقادات که به سروش می شود وارد و مقبول است ولی اگر به ظاهر بسنده نکنیم می بینیم که مسئله نه در عصری کردن دین بلکه عصری بودن فهم دینی و تاریخت علوم دینی است و غفلت از این نکته ساده باعث کج فهمی های بسیاری گردید. سروش با انتشار مبانی قبض و بست تلاش کرد تا به برخی از این مسائل پاسخ گوید. نکته ساده در عصری بودن فهم دین غیر جاودانی بودن فهم مسلمین از دین و نتیجتاً غیر مقدس بودن فهم مسلمین از دین است. بر چنین مبنایی زمینه نقد معرفت دینی و بررسی سنجش گرانه آرای فقهی، فلسفی و عرفانی در دین امکان پذیر می گردد. شاید به این خاطر است که سروش مسئله دین و تفسیر آن را مطرح می کند و می نویسد: «نه تشیع اسلام خالص و حق محض است و نه تسنن. نه اشعریت حق مطلق است و نه اعتزالیست. نه فقه مالکی نه فقه جعفری نه تفسیر فخر رازی و نه تفسیر طباطبائی. پس سخن در اصل ادیان نیست که عین حقند سخن از فهم آدمیان و مذاهب مختلفه دینی است که همیشه مخلوطی از حق و باطل است» (صراطهای مستقیم، ص ۳۶ و ۳۷).

ج. نقد ایدئولوژی های تمام خواه

سروش پس از نقد مارکسیسم و بررسی علوم معرفت دینی وارد چالش فکری با روایت ایدئولوژی از دین شد. گفتمان غالب بر حوزه های روشنفکری ایران در سال های قبل از انقلاب، مبتنی بر درک خاص از ایدئولوژی و کارکرد آن به مثابه مکتب راهنمای عمل مبارزان بود و در اعتقاد به ضرورت مسلح بودن به ایدئولوژی، روشنفکران و مبارزان دینی و غیردینی باهم موافقت نام داشتند. نوشته های بیشمار علی شریعتی درباره «ایدئولوژی و جهان بینی» و طرح هندسی مکتب اسلام و یا مجموعه «مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی» اثر مطهری یا «بعثت و ایدئولوژی» اثر مهدی بازرگان، «کل سرخ توحید را نگهبان است» از حبیب الله پیمان، «راه حسین» اثر رضائی همه در ضرورت وجودی ایدئولوژی بود.

تجربه انقلاب اسلامی و فروپاشی نظام های سوسیالیست، روشنفکران دینی را به نقد نظام های ایدئولوژیک و رابطه بین دین و ایدئولوژی کشاند. در این حوزه نیز سروش با توجه به چنین تجربیاتی به نقد مقوله تبدیل دین به ایدئولوژی پرداخت و مبنای چنین نقدی را بر قرائت خاصی از آثار شریعتی بنا نهاد. عده ای در این نقد بی مهربی نسبت به شریعتی دیدند و یا معتقدند که سروش به درستی مفهوم ایدئولوژی نزد شریعتی را درنیافته است (یوسفی اشکوری) و یا در تلاش کم رنگ کردن نام و یاد شریعتی است. به نظر من در این ۲۰ سال گذشته، هیچ کس به اندازه سروش در زنده نگه داشتن نام و یاد شریعتی تلاش نکرده است، چرا که با نقد و بررسی و دیالوگ مستمر با آثار اوست که بسیاری به سوی نوشته های او رفته و یا به بازخوانی آن پرداختند و چنین گفتگویی با شریعتی نشانه حیات و سرزندگی اندیشه اوست. هر سال سروش در سالگرد شریعتی و در فرصت های دیگر به طرح او و نقش او در مشروعیت بخشیدن به روشنفکران دینی اشاره کرده است اما رویکرد انتقادی خود را نسبت به شریعتی رها نکرده است چرا که معتقد است: «او (شریعتی) یک راه بود نه یک منزل، چراغ بود نه بت، فریادی بود بر گوش های سنگین و پتکی بود بر وجدان های خاموش، مردی بود در جاده تکامل. باید بر آنها که از سر بی دردی از او بت ساخته اند و در پرستش او خود را از فکر و نقد و تامل آسوده کرده اند بانگ زد که اگر او کاری کرد همان بود که تقلید عابدانه از دیگران نکرد» (روشنفکری و دینداری، نشریه پویه، ص ۱۰۴). نقد سروش بر شریعتی در سه سخنرانی در مسجد امام صادق و به مناسبت پانزدهمین سالگرد وفات شریعتی در سال ۱۳۷۱ انجام گرفت و بعداً تحت عنوان فربه تر از ایدئولوژی چاپ گردید. در این نوشته، سروش در تلاش است تا نشان بدهد که یکی از اهداف شریعتی ایدئولوژیک کردن دین و طبیعتاً ایدئولوژیک کردن جامعه بود و در جهت رسیدن به چنین هدئی، به بازخوانی تاریخ اسلام و تشیع و احیاء بعضی از شخصیت های تاریخ اسلام همت گماشت. عشق و علاقه به ابوذریه به عنوان سمبل مبارزه و یا حسین سمبل شهادت، نشانه عشق و علاقه شریعتی به جنبه های عدالت طلبانه و مبارزه جویانه اسلام بود و به نظر او یکی از بهترین روش ها جهت شناخت اسلام، بررسی چهره هایی است که چنین دینی پرورده است و از میان آنان ابوذریه از چهره شاخصی برخوردار است و شریعتی زمانیکه جوانی ۲۲ ساله بود کتاب جوده السحار درباره ابوذریه را به توصیه پدرش ترجمه کرد و عشق به

او همیشه در دلش باقی ماند. از نظر او بهترین شیوه ابوذریه‌پروری، ایدئولوژیک کردن اسلام است. ایدئولوژی نزد شریعتی شاخص انسان مسلمان و فصل سیمزه او از حیوان است و به تعبیر خودش ادامه غریزه در انسان همان ایدئولوژی است. از اینجا طعن ها و حملات شریعتی را به فلسفه می توان فهمید. سروش می نویسد: «ایدئولوژی نه علم عقاید است و نه آگاهی کاذب و دروغین و نه به معنی مکتب است بلکه به دستگاهی منظم از اندیشه ها اطلاق می شود که واجد آرمان است و مفوم مکتبی و مسلکی دارد و می تواند به منزله یک برنامه برای قومی، حزبی یا ملتی به کار گرفته شود و آنها را به سلاح عقیدتی مسلح کند و موضع آنها را در جهان نسبت به هستی جوامع دیگر و مکتب فکری دیگر معین کند، سلاح برائی باشد در دست پیروان یک اندیشه برای مقابله با مخالفان و منکران» (مدارا و مدیریت، ص ۱۷۹). سروش معتقد است که تبدیل دین به ایدئولوژی مبنای ایدئولوژیک کردن جامعه نیز هست. به عبارت دیگر چنین برداشتی در صورت امکان به قدرت رسیدن، تلاش خواهد کرد، تا جامعه را براساس چنین اندیشه ای سامان دهد و این عمل به زیان دین است چرا که ایدئولوژی جانه ای است که به قامت جامعه ای دوخته شده است درحالیکه دین رسالتی جهانی دارد و یا به غالب ایدئولوژی درآوردن دین آن را در سطح شریعت درخواهد آورد و طریقت دین مضمول خواهد افتاد و جنبه اخروی دین را ضعیف می کند چرا که ایدئولوژی یک برنامه دنیائی است و اینکه ایدئولوژی راه و چاه را به انسان نشان می دهد.

د. دین حکومت و دموکراسی

اگر قبض و بسط دعوت روحانیت به بازنگری در مبانی معرفت شناسی علوم دینی بود و اگر فربه تر از ایدئولوژی دعوت دینداران به بازاندیشی پیرامون تبدیل دین به ایدئولوژی بود، حکومت دموکراتیک دینی دعوت جامعه روشنفکری کشورمان به اندیشیدن به مسئله سیاست، حکومت، رابطه دین و ایدئولوژی با حکومت و شکل آن بود. مقاله «حکومت دموکراتیک دینی» در سمیناری که به مناسبت حقوق بشر برپا شده بود ایراد و سپس در برابر نقدهای بیشمار، سروش مقالات چنددی جهت ایضاح کلامش انتشار داد (مدارا و مدیریت). بسیاری از نقدها متوجه تضاد بنیادی دین با دموکراسی است و ناقدان تلاش کرده اند تا با توسل به تاریخ و کتاب مقدس مومنان عدم امکان منطقی حکومت دموکراتیک دینی را نشان بدهند (حمید پایدار، پارادوکس اسلام و دموکراسی).

برخلاف تصور رایج و بعضی منتقدین، سروش برای طرح حکومت دموکراتیک دین، به اسلام رجوع نکرده و برخلاف بسیاری از دینداران که توجیه حکومت وامکان آن را با رجوع به متون دینی آغاز کردند، سروش معتقد است که مسئله حکومت امری فرادینی است. به این معنی که حکومت و شکل آن را اسلام به هیچ وجه مشخص نکرده و اصولاً توجیه حکومت را باید خارج از دین جستجو کرد. به عبارت دیگر برخلاف بسیاری از دینداران که هدفشان اسلامی کردن دموکراسی بود، هدف سروش دموکراتیک کردن دین از طریق انسانی کردن آن است. اگر تکیه گاه سروش در طرح این مسئله اسلام نیست، پس کجا می توان در جستجوی ریشه های آن بود؟ به نظر می رسد که خود او نگاهی به غرب دارد، ولی غرب در نظر او یک کل یکپارچه همگون و هماهنگ نبوده و کار روشنفکران دیار ما تجزیه و تغذیه از آن است. در نتیجه با تجزیه تفکر سیاسی غرب، او به تغذیه بخشی از آنکه نماینده شاخصش پوپر است پرداخته است. درباره تأثیرپذیری سروش از پوپر بسیار گفته شده، ما فقط نشان می دهیم از چه زاویه ای او از پوپر تغذیه کرده است. پوپر در حوزه سیاست مدافع عقل گرایی انتقادی ویا رئالیسم سیاسی در تقابل آن با آرمانی گرایی بود. برخلاف یوتوپیسم که تلاش در جهت تعریف جامعه ایده آل و مشخصات چنین جامعه ای داشت، رئالیسم با حرکت از واقعیت، کوشش در جهت نقد آن و بهبود وضع موجود را دارد. به بیان دیگر هدف سیاست نزد پوپر نه طرح جامعه آرمانی و نه حتی تعریف از خوشبختی بلکه کاهش بدبختی و رنج آدمیان است و از اینجا پوپر با تکیه بر نوعی معرفت شناسی علمی به بشاکردن فلسفه سیاسی خاصی همت گمارده است. سروش که به نظرگاه های پوپر آگاه است با تکیه بر چنین مبنایی به توجیه حکومت دموکراتیک با صیغه دینی پرداخته است. اکنون ببینیم چگونه امکان توجیه نظری حکومت دموکراتیک دینی ممکن است و چه رابطه ای میان دین و دموکراسی برقرار است؟



## دین و دموکراسی

برای فهم نظر سروش باید در جستجوی دیدگاه‌های او درباره دین و دموکراسی بود. پرسش از رابطه میان دین و دموکراسی را می‌توان به دو صورت مطرح کرد. نخست اینکه دین درباره دموکراسی چه می‌گوید؟ دینداران چگونه به دموکراسی می‌نگرند؟ در حکومت دینی چه جایگاهی برای دموکراسی به مثابه روشی برای اداره حکومت وجود دارد؟ آیا حکومت دینی نیازمند دموکراسی می‌باشد؟ دوم اینکه می‌توان سؤال را به طریق دیگری مطرح کرد. دموکراسی چگونه به دین می‌نگرد؟ حکومت‌های دموکراتیک چه جایگاهی برای دین قائلند؟ دین در دموکراسی مدرن چه نقشی می‌تواند بازی کند؟

در برابر پرسش اول ما در جستجوی پاسخ دین هستیم یا به عبارتی جوابی درون دینی طلب می‌کنیم، در حالی که در پرسش دوم اصل بر دموکراسی و حکومت دموکراتیک است و نظریه پردازان مسلمان با پذیرش ضرورت حکومت دموکراتیک در جستجوی تفسیری از دین جهت سازگار کردن آن با دموکراسی هستند. اکنون ببینیم سازش دین با دموکراسی چگونه امکان پذیر است؟ یا به طور دقیق‌تر چه قرآنی از دین با چه روایتی از دموکراسی سازگار می‌باشد؟ برای پاسخ به چنین پرسشی نخست لازم است تا نوعی گونه‌شناسی (تیپولوژی) از اسلام ارائه دهیم. سه روایت یا قرآنت یا رویکرد نسبت به دین اسلام را می‌توان یافت.

اول اسلام سنتی: منظور از اسلام سنتی هم دینداری بوده مردم است که بر مبنای مناسک و شعائر و عبادات دینی استوار است (دینداری عامیانه) و هم منظور قرآنت غیرسیاسی و تفسیر باطنی از دین است که در جستجوی حفظ جنبه معنوی دین است و هر تلاش و کوشش جهت سیاسی کردن دین را باعث فرسایش سرمایه معنوی دین و غروب معنویت آن و تبدیلش به ایدئولوژی سیاسی می‌داند. نماینده شاخص چنین دیدگاهی حسن نصر شایگان، داوری از گذشته‌ها و ملکیان از جدیدترهاست. چنین روایتی از دین اصولاً در جستجوی پاسخ به مسئله حکومت نیست و در نهایت در تلاش است تا حاکمان به رعایت اصول اسلامی بمانند کنند. پس اسلام سنتی در چنین تعریفی نظر خاصی نسبت به دموکراسی ندارد و حکومت دموکراتیک را مضر به حال مسلمانان و جامعه دینی نمی‌داند.

دوم اسلام سیاسی بنیادگرایانه: منظور تفسیر روایت و قرآنتی از دین اسلام است که مدعی رجوع به تاریخ اسلام و سرچشمه‌های آغازین آن است تا به مسلمانان پیام‌آموز که قادر به برپایی حکومت بر مبنای دین و شریعت در دنیای مدرن هستند. روایت سنتی چنین نگرشی را در نوشته‌های سیدقطب و حرکت سیاسی اخوان المسلمین می‌توان یافت که در جستجوی برقراری حکومت اسلامی مبتنی بر شریعت هستند. روایت شیعی چنین نگرشی تلاش‌های آیت‌الله خمینی و نظریه ولایت فقیه است که بر مبنای ضرورت استقرار حکومت اسلامی در عصر غیبت، جهت تحقق اهداف عالیه اسلام نوشته شده است و تحقق سیاسی آن را در استقرار حکومت اسلامی و مشکلات مربوط به مشروعیت آن می‌توان دید. چنین روایتی از اسلام به هیچ وجه در جستجوی آشتی دین با دموکراسی نیست چرا که دموکراسی را فرزند خلف غرب می‌داند و غرب را سبیل کفر، الحاد، انسان‌باوری، دین‌گریزی و به قرآنت حداکثری از دین باور دارد. به این معنی که جستجوی جواب به هر پرسشی را در دین می‌جوید.

سوم اسلام متجدد استوار بر روایت حداقلی از دین: این روایت از اسلام در جستجوی سازگار کردن دین با دموکراسی است. این بینش بر مبنای تفسیر حداقلی از دین اسلام استوار است و اصولاً هدف دین را استقرار حکومت و برقراری قوانین اسلامی نمی‌داند. نماینده روایت حداقلی از دین سروش و شبستری می‌باشند که ما در اینجا به نظریات سروش خواهیم پرداخت.

مسئله حکومت ما را با این سؤال روبرو می‌کند که اولاً چه کسی باید حکومت کند یا حکومت حق کیست؟ ثانیاً حکومت چگونه اعمال شود تا از تمرکز آن جلوگیری شود؟ پاسخ به پرسش اول را می‌توان در فلسفه سیاسی کلاسیک و روایت‌های توتالیتر از حکومت جستجو کرد که حق حکومت را از آن بهترین فرد (افلاطون) یا بهترین نژاد (فاشیسم) یا بالنده‌ترین طبقه (مارکسیسم در قرآنت لنینی - استالینی) یا آگاه‌ترین فقیه (حکومت اسلامی آیت‌الله خمینی) می‌دانست. نقد جانانه از فلسفه سیاسی کلاسیک را در کتاب جامعه باز و دشمنانش می‌توان یافت و نقد حکومت نژاد برتر و یا طبقه بالنده را در میان نظریه پردازان توتالیتریسم و مخصوصاً هانا آرنت،

ریمون آرون، کلود لوفور و مارسل گوشه باید یافت و نقد روایت فقهی را در میان کسانی چون مهدی حائری، حسینعلی منتظری، حسن کدیور، عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری. پاسخ به پرسش دوم را باید در میان فلاسفه دنیای مدرن جستجو کرد که به جای جستجوی جواب به اینکه بهترین کیس و شایسته‌ترین فرد برای حکومت کردن کیست در جستجوی آن هستند تا راه حلی بیابند تا اعمال قدرت به عادلانه‌ترین شکل و بر اساس تقسیم کار عادلانه انجام بگیرد و اصولاً بر این باورند که نمی‌توان همه قدرت را در کسی متمرکز کرد و سپس از او خواست که هیچ سوء استفاده‌ای از چنین قدرت متمرکزی نکند. ریشه‌های چنین نگرشی به مسئله حکومت را می‌توان تا کانت، روسو، منتسکیو و نظریه پردازان لیبرالیسم از قبیل لاک و بنتام دنبال کرد. سروش نیز معتقد است که مسئله اساسی جستجوی پاسخ به پرسش دوم است، چرا که تجربه تلخ نظام‌های توتالیتر و حکومت‌های ایدئولوژیک ما را با مسئله حکومت دموکراتیک مواجه می‌کند که حکومتی برخاسته از اراده مردم است. ولی این تذکر پوپر را باید به یاد آورد که حکومت دموکراتیک نه حکومت مردم بر مردم، بلکه حکومتی است که در آن اولاً حقوق اقلیتها رعایت گردد و ثانیاً امکان جابه جایی قدرت بدون خونریزی امکان پذیر باشد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که ما چه نیازی به پسوند دینی برای حکومت دموکراتیک داریم؟ به نظر او شکل حکومت مرتبط با ارزش‌های حاکم بر جامعه است و در جوامع استبدادی حکومت مستبد است و در جوامع دموکراتیک حکومت دموکراتیک. تنها دلیل برای صفت دینی بعد از حکومت را وجود مسلمانان در جامعه می‌داند، یا به عبارت دیگر در نظر او ذهنیت جامعه به حکومت شکل می‌دهد و نتیجتاً حکومت دینی مسبق به جامعه دینی است و هر حکومتی غیردینی بر جامعه دینی، غیردموکراتیک است. ولی از آنجا که نه دین بلکه فهمی از دین داوری می‌کند، باید میان این دو فهم از دین و یا دو نوع حکومت دینی که یکی دموکراتیک و دیگری غیردموکراتیک است، تفاوت قائل شد. اما برای اینکه حکومت‌های دینی دموکراتیک شوند باید به دو صفت متصف گردند: ۱- بهره بردن از عقل جمعی به این معنی که مبنای مشروعیت نظام توجه به عقل آدمی است چرا که حکومت‌های دموکراتیک عقل جمعی را داور قرار می‌دهند، در حالی که در نظام‌های دیکتاتوری زور فردی است. سروش معتقد است که حکومت ناشی از جامعه است و بر جامعه دینداران حکومت غیردینی بناکردن امری غیردموکراتیک است. پس بایستی تلاش جهت جمع عقل و شرع با تقدم به عقل کرد. سروش در اینجا نیز با وفاداری به مبنای نظریه اش معتقد است که وظیفه شرع تلاش جهت انطباقش با عقل است. ۲- حرمت نهادن به حقوق بشر. در اینجا نیز سروش معیاری خارج از دین جهت دموکراتیک بودن حکومت پیشنهاد می‌کند. می‌دانیم که حقوق بشر باعث مباحث بسیاری میان دینداران شد و بعضی از آنان را به طرح مسئله حقوق بشر اسلامی سوق داد. در اینجا نیز سروش راهش با دیندارانی که تلاش جهت دینی کردن حقوق بشر داشتند جدا می‌شود چرا که او در تلاش این است که دین را در حد حقوق بشر پایین آورد. به عبارت دیگر دین باید خود را منطبق با حقوق بشر کند. چنین رویکردی است که سروش میان دو جنبه حکومت تفاوت قائل شد: نخست جنبه روشی و مدیریتی. در این جنبه دین سخنی برای گفتن ندارد چرا که روش، دینی و غیر دینی ندارد و روشها مبتنی بر عقل آدمی هستند (عقل‌گرایان انتقادی). جنبه دوم ارزش‌های حاکم بر حکومت است که تجلی ارزش‌های فرادینی هستند و مقداری دینی.

### نتیجه

هر چند در این مختصر، ما موفق به طرح کلیت آثار ابتکاری و نوآورانه سروش نشدیم و چون هدف را ارائه توصیفی نوشته‌های او قرار دادیم در نتیجه خواننده در انتظار آن است که نقد این آثار را بخواند، علاقمندان را به شماره‌های مختلف کیان که حاوی چاپ نقدهای بسیار بر آثار اوست ارجاع می‌دهیم. مضاف بر اینکه سروش در چاپ و تجدید کتابهای سنت حسنه دیگری را در جامعه ما رواج داده است و آن انتشار تعدادی از نقدهای بر کتابش در انتهای هر کتاب است. از این میان دو اثر «قبض و بسط» و «مدارا و مدیریت» حاوی نظریات انتقادی صاحبان اندیشه از گرایش‌های گوناگون جامعه ما است. امید است این مختصر، خواننده کنجکاو را به سوی آثار او سوق دهد.

## راه آزادی مشترک می پذیرد!

- \* نشریه راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
- \* بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکا است.
- \* برای اشتراک راه آزادی کفایت حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
- \* اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا وقفه ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

### آدرس بانکی در آلمان :

Rahe Azadi : نام دارنده حساب  
637569108 : شماره حساب  
Postbank Berlin : نام بانک  
100 100 10 : کد بانکی

### آدرس بانکی در فرانسه :

BPROP SAINT-CLOUD : نام بانک  
شماره حساب بانکی :  
CPTÉ NO 01719207159  
GUICHET 00017 : باجه  
شماره بانک : BANQUE 18707  
CLERIB 76

### آدرس بانکی در سوئد:

نام دارنده حساب:  
ATABAK F.  
شماره حساب:  
POSTGIROT  
شماره بانک :  
1473472 - 7

## فرم اشتراک :

نام و نام خانوادگی (به لاتین) .....

آدرس کامل پستی .....

اینجانب در تاریخ ..... حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در کشور .....

واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.

### Price:

Germany 4 DM      Austria 30 ÖS  
France 15 FF      Sweden 18 SEK  
USA 3 \$      Italy 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

### بهای تکفروشی :

آلمان ۴ مارک      اتریش ۳۰ شیلینگ  
فرانسه ۱۵ فرانک      سوئد ۱۸ کرون  
آمریکا ۳ دلار      ایتالیا ۴۰۰۰ لیر  
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان